
بسم الله الرحمن الرحیم

از حج چه می‌دانیم؟

از حج چه می دانیم؟

حسن پورشبانان

احرامیان پیاله به‌دست، مِی طلب کنند،
در حیـرتم! نه قدح دیدم و نه مِی ...
ساقی ندیدم و ساغر نبود، ولی خَلق سـرمست و بی‌قرار،
هراسان و با شتاب در جستجوی ساقی و شُـربِ مُدام او...

مؤلف

«فهرست مطالب»

مقدمه ۷
آمادگی حج ۱۱
سرآغاز سفر ۱۴
حکایت (۱) ۱۶
حکایت (۲) ۲۰
مناسک حج ۲۷
اعمال حج ۳۱
میقات ۳۱
طواف ۳۶
بازسازی بیت عتیق توسط حضرت ابراهیم(ص) ۳۸
نابودی لشکریان ابرهه توسط پرندگان ابابیل ۳۹
نگاهی بر زندگی حضرت ابراهیم(ص) ۴۳
مرحلهٔ اول، آغاز رسالت ۴۶
حجر حضرت اسماعیل(ص) ۵۸
سعی صفا و مروه ۶۴

از حج چه می‌دانیم؟

مرحلهٔ دوم، ازدواج حضرت ابراهیم(ص) با هاجر(س) ۶۸
تقصیر ۸۱
عرفات ۸۲
مَشعر ۸۸
مقدمهٔ مِنا ۹۵
مِنا ۱۰۰
رمی اول (جمرهٔ اولی) ۱۰۲
رمی دوم (جمرهٔ دوم) ۱۰۳
رمی سوم (جمرهٔ سوم) ۱۰۳
قربانگاه ۱۰۴
ماجرای قربانی شدن حضرت اسماعیل(ص) ۱۱۰
حَلق کردن ۱۱۴
عید قربان ۱۱۷
کلام آخر ۱۲۱
ضمائم ۱۲۳

مقدمه

سالانه، هزاران نفر در گروه و دسته‌های گوناگون از قومیت‌های مختلف برای اَدای فریضهٔ حج به سرزمین وحی و دیار پیامبران مشرف می‌شوند. افراد هر گروه، یکدیگر را به لباس، شهرت و منصبشان شناخته و تکریم می‌کنند. در حالی‌که باطنِ افراد، گویای حدیثِ دیگری است و هستند کسانی که لباس تقوا و پرهیزکاری بر تن داشته و در بین هزاران زائر، همچون گوهری درخشنده و تابناک توجه ملائکة الله را به خود جلب می‌نمایند. البته افراد دیگری نیز هستند که هدف از حج را در نیافته‌اند و صرفاً دل به این خوش دارند که راهی سرزمین حجاز می‌باشند.

ای سوی کعبه رهسپر بین به کجاست روی دل
شاد مشو که همرهی قافلهٔ حجاز را[1]

[1]- شیخ محمد، متخلص به ساغر از شاعران قرن سیزدهم و معاصران و معاشران رضا قلیخان هدایت بود. «لازم به توضیح است که اشعار این کتاب برگرفته از سایت گنجور به آدرس اینترنتی: https://ganjoor.net می‌باشد».

بنابراین شما برادر و خواهر گرامی، که راهی سفر حج می‌باشید، پیش از عزیمت سعی نمایید که جامهٔ تقوا بر تن کنید و همچنان که برای اقامهٔ نماز، وضو می‌سازید، به‌منظور انجام این امر مهم نیز مقدمات آن را که آشنایی با فلسفه و شناخت هدف حج می‌باشد، مهیا کنید. **زیرا که در حقیقت، حضور در این همایش بزرگ و مشاهدهٔ احرامیان با جامه‌های سفید، یادآور آن روز بزرگ قیامت و مَحشر می‌باشد.** اگر قبل از عزیمت، از فلسفهٔ حج مطلع باشیم تا فرایض را با آگاهی و معرفت انجام دهیم، قدر مسلم حصول زندگی توحیدی که هدف حضرت الله تعالی از این سفر معنوی است، حاصل خواهد شد. همچنین پیش از حضور در این عبادت، بکوشیم تا مقصود و هدف از انجام آن را دریافته و به شایستگی مراحل آن را به انجام رسانیم تا نتایج منظور نظر را تحصیل و آن را در زندگی روزمرهٔ خود پیاده نماییم. تا مبادا بی‌توجهی به فلسفهٔ حج، اسباب تأسف ما را در خاتمهٔ این حرکت عظیم فراهم نماید. شما ای خواهر گرامی، انتظار می‌رود حضور حضرت هاجر(س) را به‌همراه طفل صغیرش اسماعیل، در آن وادی لم‌یزرعِ گرم و سوزانِ حجاز به یاد آورید، زنی که قریب به پانزده سال در تنهایی و بی‌کسی با سختی‌های زایدالوصفی روزگار

گذراند. تحمل کردن و بر دوش کشیدن این همه سختی از عهدهٔ هیچ‌کس مگر حضرت هاجر(س) بر نمی‌آمد و این به‌خاطر تسلیم در مقابل امر خداوند تعالی و رضای حضرتش بود. ایشان فرزندی را پرورش داد و تربیت نمود که شایستهٔ پیامبری گردید تا حدی که خداوند تعالی در قرآن کریم از او به نیکی یاد فرموده و بر وی درود فرستاده است «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيا. و در این کتاب از اسماعیل یاد کن زیرا که او درست وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود».[1] هاجر هرگز به درگاه خداوند شِکوه‌ای ننمود و پس از پانزده سال روبه‌رو شدن با حضرت ابراهیم(ص) گِره بر ابروان نزد و به وی اعتراضی نکرد و ظن بی‌وفایی به ایشان نبرد. بنابراین شما نیز عهد کنید همان‌گونه که حضرت هاجر(س)، اسماعیل را تربیت کرد، فرزندانتان را به نحو شایسته تربیت نمایید و آنچه را که در مقابل خداوند تعالی، همسر و فرزندان خود وظیفه دارید، به شایستگی انجام دهید.

---

[1] – سورهٔ مریم آیهٔ ۵۴. «لازم به توضیح است که ترجمهٔ آیات قرآن مجید در این کتاب، مطابق با ترجمهٔ محمد مهدی فولادوند استاد الهیات دانشگاه تهران که از مترجمان قرآن کریم، نهج‌البلاغه و صحیفهٔ سجادیه هستند و از سایت پارس قرآن به آدرس اینترنتی: http://www.parsquran.com می‌باشد».

آمادگی حج

تفکر و تعقل کردن، خوبی‌ها را دیدن و شناختن و از بدی‌ها و ناهنجاری‌ها دوری کردن، موجبات رشد و کمال انسان را فراهم می‌سازد. **حج عبادتی واجب، امری لازم‌الاجرا و دستوری از جانب پرودگار عالمیان است.** لذا هر شخص مستطیع، می‌بایست این فریضه را به انجام رسانده و موظف است آنچه را که بر او واجب گردیده با شناخت و به نحو احسن انجام دهد و دریابد هر فریضه و عبادتی جایگاه خاص خود را دارد. **شخصی که تَمَکُن مالی لازم برای رفتن به حج را دارد، هرگز نمی‌تواند به‌جای رفتن به حج هزینهٔ آن را صرف امور خیریه و کمک به بیچارگان و مستمندان کند،** هر چند دستگیری از فقرا و انفاق در راه حضرت الله تعالی در قرآن کریم بسیار تأکید شده است. لذا این نکته را در ابتدا متذکر شدیم تا بدانیم این نوع نگرش‌ها صحیح نبوده و به قول

معروف «هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد».[1] پس با مشخص شدن اینکه هر وظیفه و عملی جایگاه خود را دارد و نمی‌توان با انجام دادن یک عملِ واجب در ازای واجبِ دیگری از وظیفهٔ اصلی امتناع نمود، مثلاً نمی‌توان با پرداخت زکات از خواندن نماز سر باززد، به بحث سفر معنوی حج می‌پردازیم و اکنون که قصد حج کرده‌ایم، بهتر است چگونگی انجام و فلسفهٔ این فریضهٔ الهی و مهم را دریابیم.

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند
که برون در چه کردی؟ که درون خانه آیی؟[2]

به راستی چه باید کرد تا در شمار آن تعداد از افرادی نباشیم که به حج می‌روند، ولی به حرم راه نمی‌یابند؟ ای حاج، به این بسنده مکن که در کاروان حج ثبت نام کرده و لباس احرام مهیا نموده‌ای، چمدانت را بسته‌ای و عازم خانهٔ خداوند هستی. حضور در میقات و مُحرم شدن، طواف نمودن، نماز طواف، سعی صفا و مروه و سایر ارکان که از ملزومات حج می‌باشند را به‌جای آوردن،

---

[1] – «با خرابات نشینان ز کرامات ملاف هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد» دیوان غزلیات حافظ.

[2] – دیوان غزلیات فخرالدین عراقی.

از حج چه می‌دانیم؟

بدون درک فلسفه و هدف آن کافی نیست. در واقع اصلِ حج در این خلاصه نمی‌شود و هر کدام از موارد ذکر شده از ارکانی هستند که فلسفهٔ آنها را باید فهم کرد تا هدف از انجام این فریضهٔ بسیار مهم حاصل گردد. که اگر غیر از این باشد جزء افرادی هستیم که به حج رفته‌ایم اما در آخر، حج ما مقبول نشده است!!

با زلف بُتی به بند و بست آمده‌ایم
از کعبه خداپرست آیند همه
آزاد ز قید هر چه هست آمده‌ایم
جز ما که ز کعبه بت‌پرست آمده‌ایم[1]

سفر حج بر مثال سفر آخرت و نمایش رستاخیز است. هوشمندان چون این سفر پیش گیرند، هر عمل که انجام دهند و به هر مکان که پای نهند، آخرت در یادشان نقش بندد و هنگام برگرفتن زاد و توشه و وداع با اهل بیت و خویشان، سَکرات مرگ و حالت نَزع در برابرشان آشکار گردد و چون از میقات لبیک گویان به اوامر الهی، عازم بیت عتیق گردند، طواف، وقوف در عرفات و آن اجتماع انبوهِ مردم، خروش و هراس و زاری به

[1] – ابوالحسن میرزا.

زبان‌های گوناگون، همه و همه به عرصهٔ قیامت ماند که خلایق جملگی گرد آیند و هر کس به خود مشغول و در انتظار رد یا قبول اعمال خویش می‌باشد.

سر آغاز سفر

آغاز فریضهٔ حج از کجاست؟ در پاسخ باید گفت: «**حج از نقطهٔ حرکت و زمان عزم و تصمیم‌گیری آغاز می‌گردد**». شاید به‌زعم عده‌ایی، نیازی بدین آغاز نباشد، اما چگونه می‌توان بدون مصفای دلِ زنگار گرفته از گمان‌های بد، سخن‌چینی، تجسس، غیبت، تهمت، افترا و صفات ناپسندِ دیگر، خانهٔ دل را محل فرود عشق حضرت الله تعالی قرار داد و در میهمانی حضرتش شرکت نمود؟ آیا حلیت طلبیدن این‌گونه است که اگر غیبت کسی را کرده‌ایم، نزد او رویم و اظهار بداریم: «چون عازم سفر حج هستم، طلب عفو و بخشش می‌نمایم؟» آیا این به‌تنهایی پذیرفته و کافی است؟ و صرف به زبان آوردن اینکه از شما حلالیت می‌طلبم، بدون مطرح کردن دلیل آن، آیا صحیح است؟ در حالی‌که در حق او ظلم نموده‌ایم! آیا این نوع برخورد و استفاده از کلاه شرعی پسندیده

است؟ آن زمان که به آبروی فردی که سرمایهٔ واقعی اوست، زیان جبران ناپذیر وارد ساخته‌ایم و در غیاب او سخن‌های ناروا، بهتان و افترا بر وی روا داشته‌ایم، آیا بدون مقدمه و صرفاً بر زبان جاری کردن «من را حلال کن!»، کافی است؟ خیر؛ بایستی تبر را برداشت و از همین جا شروع به شکستن بت‌ها کرد. اگر در مرز زمینِ اشتراکی با همسایه، یک آجر را به ضرر او جابه‌جا کرده‌ایم و یا هنگام تعمیر بام خانهٔ خود به پشت‌بام همسایه، خسارتی زده‌ایم و در معامله‌ای می‌دانسته‌ایم و یا بعداً فهمیدیم که به کسی ضرر رسانده‌ایم، می‌بایست با بیان اصل مطلب و روشن نمودن واقعیتِ موضوع، حلیت طلبیده، عذرخواهی نمود و بتِ غرور، منیت، خودخواهی و خودپسندی را شکست و آنگاه تا جلبِ رضایتِ کاملِ طرف مقابل، از هیچ‌گونه تلاشی فروگذار نبود. برای مثال **اگر کسی در موقعیتی قرار گرفت که مجبور به قضاوت در مورد شخص یا موضوعی شد، بایستی صادقانه و فارغ از هرگونه قصد و غرض و جانبداری اعلام نظر نماید.** از جمله در امر ازدواج، اگر راجع به فردی(دختر یا پسر) از ما نظر خواسته شد، باید بدون هرگونه غرض و کاملاً بی‌طرف، اظهارنظر نمود و زندگی آن

شخص را تباه نساخت(مثلاً مغرضانه گفته شود، مگر آدم قحطی است، آیا شخص دیگری نبود که به سراغ این خانواده آمده‌اید!؟).

آری؛ قضاوت کردن امری دشوار و حساس است.

حکایت (۱)

نقل است که در شهری یک قاضی پیر و با سابقه، کرسی قضاوت را قبضه کرده بود. پس از مدتی قاضی جوانی به آن شهر آمد و مشغول به کار قضاوت گردید. مردم شهر مُردد بودند که برای امر قضاوت نزد کدام یک بروند؟ قاضی با سابقه یا تازه کار؟ سرانجام تصمیم گرفتند برای حل این مشکل نزد پیر و فرزانهٔ شهر رفته و از او در این مورد سوال کنند. پیر خردمند در پاسخ به ایشان گفت: «ابتدا باید نحوهٔ قضاوت آن دو را امتحان کنم. بنابراین لازم است تا یک جوان رعنا و زیبا را نزد آن دو قاضی برده و بخواهید نظر خود را در مورد وی بگویند و سپس نظرات ایشان را به من اعلام کنید تا اصلح را به شما معرفی کنم». بنابراین تعدادی از اهالی شهر، چنین کردند. قاضی تازه کار ابتدا با دقت به آن جوان

نگاه کرد و سپس گفت: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»،[1] خداوند تعالی چه زیبا در ابروان، کمان انداخته و چشم‌ها را ترسیم نموده است، لب‌ها را متناسب با چهره قلم‌پردازی فرموده‌اند،...و مشروح در وصف زیبایی آن جوان سخن گفت. سپس اهالی شهر، آن جوان را به نزد قاضی با سابقه و قدیمی شهر بردند و نظرش را پیرامون زیبایی وی جویا شدند. قاضی با شنیدن سخن سؤال‌کنندگان برافروخته شد و گفت: «شما تصور نموده‌اید من آدم هوس‌بازی هستم» و با پرخاشگری، ایشان را از محکمه بیرون کرد. سرانجام همراهان آن جوان به نزد پیر فرزانه بازگشتند و شرح ماجرا را بیان کردند. پیر گفت: «قاضی جوان، حقیقت و واقعیت موضوع را بدون هیچ منظوری به درستی شرح داده و قضاوت کرده است. اما قاضی قدیمی شهر از ابتدا با سوءظن و بدون توجه به اصل موضوع با ذهنیت و تصورات واهی قضاوت نموده است. بنابراین قاضی جوان و تازه کار در امر قضاوت کردن، اصلح می‌باشد».

خداوند متعال می‌فرمایند: گمان بد نبرید که بسیاری از

[1] – سورهٔ مومنون آیهٔ ۱۴«آفرین باد بر خداوند که بهترین آفرینندگان است».

گمان‌های بد، گناه کبیره هستند «**يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ**. ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناه کبیره است و تجسس نکنید و بعضی از شما غیبت بعضی نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد، از آن کراهت دارید. بنابراین از خداوند بترسید که خداوند توبه‌پذیر مهربان است».[1] همچنین در سورهٔ والعصر به عمری که در اختیار انسان است، سوگند یاد کرده و می‌فرمایند: کسانی که به حق قضاوت ننمایند و صبر پیشه نکنند، قطعاً از زیانکارانند «**وَالْعَصْرِ. إِنَّ الْانسَانَ لَفِى خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْاْ بِالْحَقّ وَ تَوَاصَوْاْ بِالصَّبْرِ**. سوگند به عمر. که قطعاً انسان دستخوش زیان است. مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و یکدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده‌اند».[2] اگر حق را نگفتی و شهادت به حق ندادی و از

---

[1] - سورهٔ حجرات آیهٔ ۱۲.

[2] - سورهٔ عصر آیات ۱ تا ۳.

آن دفاع نکردی و یا صبور نبودی و تندروی کردی، بایستی از شخصی که به‌خاطر خطاهای تو، حقش ضایع شده و آبرویش رفته است، عذر تقصیر خواسته و طلب بخشش نمایی. اگر تفاخر نمودی و دیگران را حقیر انگاشتی و حرمت شکستی و بی‌احترامی کردی، بایستی تبر را برداشته و ابراهیم‌وار، بتِ منیت خود را خُرد کرده، پوزش و حلالیت بطلبی. اگر آبروی شخصی را بُردی یا ظلمی روا داشتی، بایستی طلب عفو نموده و ظلم یا خسارت وارده را جبران نمایی. اینجاست که انسان، خود را ابتدا از قید و بندها رها می‌سازد، حساب‌ها را تسویه می‌نماید و سپس راهی سفر حج می‌گردد. بنابراین اصل حج از این نقطه آغاز می‌شود و این مطلبِ بسیار مهمی است.

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است
بر رخ او نظر از آینه پاک انداز
غسل در اشک زدم، کاهل طریقت گویند
پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز[1]

در مطالب قبل بیان شد که شرط لازم برای رفتن به سفر حج،

[1] - دیوان غزلیات حافظ.

تمکن مالی است و شخصی که از نظر مالی در شرایط مناسب قرار دارد، حج بر او واجب می‌گردد. **اما اگر فردی تمکن مالی لازم را ندارد، نمی‌بایست خود را به زحمت اندازد و راهی حج شود.** واقعاً کجا گفته‌اند اشخاصی که استطاعت مالی ندارند باید به حج بروند!؟ انتظارات و خواسته‌های افراد باید در حد معقول باشد و خداوند تعالی نیز فرموده‌اند: که هر شخص مستطیع، واجب الحج می‌باشد «**فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ**. در آن نشانه‌هایی روشن است، از جمله مقام ابراهیم است و هرکه در آن درآید در امان است و برای خداوند، حج آن خانه بر عهده مردم است. البته بر کسی که بتواند به‌سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است».[1]

حکایت (۲)

در روزگاران قدیم، شخص ثروتمندی عزم زیارت خانهٔ خداوند و انجام اعمال حج نمود. لذا کاروانی همراه با خَدم و حَشم جهت

[1] – سورهٔ آل عمران آیه ۹۷.

آسودگی و راحتی سفر ترتیب داد و عازم گردید. در مسیر به فردی که به‌علت بضاعت مالی اندک، به‌تنهایی و با پای پیاده در بیابان‌های سوزان، راهی این سفر شده بود، برخورد کرد. تشنگی و گرسنگی بر او مستولی گشته و سنگلاخ‌ها و بُعد مسافت، پاهایش را از تاول و زخم پوشانده بود. پس چون آن شخصِ ثروتمند را در رفاه و آسایش، به‌دور از هرگونه آسیب و جراحت دید، خطاب به وی گفت: «اگر ثواب حج من و تو یکسان باشد، به عدالت خداوند متعال اعتراض خواهم کرد!» خواجهٔ ثروتمند، چون این سخنان شنید، چنین پاسخ داد: «من نیز چنانچه خداوند کریم حج تو را قبول فرمایند، مُعترض گشته و از این سفر باز می‌گردم. چراکه خداوند رحمان، حج را بر همچون منی که توانایی مالی لازم را دارم، واجب نموده‌اند. اما چه کسی بر تو تکلیف کرده که این همه مرارت و مشقت را تحمل نمایی و عدالت الله تعالی را این‌گونه با قضاوت خویش، زیر سؤال ببری؟ پس سزاوار این است که تو از همین جا بازگردی».

آری، تمکن مالی لازمهٔ سفر حج است. اما ای عزیزی که به واسطهٔ استطاعت مالی، این سفر معنوی بر تو تکلیف گشته، لازم

است این نکته را نیز بدانی که قبل از عزیمت، می‌بایست بُت ثروت‌اندوزی، حرص و طمع را شکسته و همهٔ ثروت و اندوخته‌ات را برای وارثان به ارث نگذاری! آیا تاکنون به این نکته توجه نموده‌ای که خداوند سبحان در قرآن کریم، بیست و شش مرتبه همراه با امر به نماز، دستور به پرداخت زکات اموال را نیز فرموده‌اند؟ «**وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ**.... و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید...».[1] آیا تاکنون این سؤال را از خود پرسیده‌اید که زکات چیست؟ و به چه معنی می‌باشد؟ و زمانی‌که خداوند تعالی در قرآن کریم می‌فرمایند: «در کار و درآمد شما سهمی برای مستمندان و بیچارگان قرار داده شده است»، چه هدفی را دنبال می‌کنند و چه کسانی مورد خطاب خداوند هستند؟ و مستمند و فقیر چه کسی است؟ و چرا خداوند کریم که خود می‌توانند روزی ایشان را بدهند این مأموریت را بر عهدهٔ ما قرار داده‌اند؟ زکات، از

---

[1] – سورهٔ بقره آیهٔ ۴۳. آیات دیگر عبارتند از: «سورهٔ بقره آیات ۸۳،۱۱۰، ۱۷۷ و ۲۷۷». « سورهٔ نساء آیات ۷۷ و ۱۶۲». «سورهٔ مائده آیات ۱۲ و ۵۵». «سورهٔ توبه آیات ۵، ۱۱، ۱۸ و ۷۱». «سورهٔ مریم آیات ۳۱ و ۵۵». «سورهٔ انبیاء آیهٔ ۷۳». «سورهٔ حج آیات ۴۱ و ۷۸». « سورهٔ نور آیات ۳۷ و ۵۶». «سورهٔ نمل آیهٔ ۳». «سورهٔ لقمان آیهٔ ۴». «سورهٔ احزاب آیهٔ ۳۳». « سورهٔ مجادله آیهٔ ۱۳». « سورهٔ مزمل آیهٔ ۲۰». « سورهٔ بینه آیهٔ ۵».

از حج چه می‌دانیم؟

ارکان دین اسلام به‌شمار می‌رود و در روز قیامت از آن سؤال خواهد شد. بنابراین هر فردی که کار و درآمدی دارد، می‌بایست زکات آن را بپردازد.

- سورهٔ ذاریات آیهٔ ۱۹ «**وَفِی أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ**. و در اموالشان برای سائل و محروم حقی معین بود ».
- سورهٔ یس آیهٔ ۴۷ «**وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِینَ كَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ یشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ**. و چون به آنان گفته شود از آنچه خداوند به شما روزی داده انفاق کنید، کسانی که کافر شده‌اند به آنان که ایمان آورده‌اند، می‌گویند آیا کسی را بخورانیم که اگر خداوند می‌خواست خودش وی را می‌خورانید، شما جز در گمراهی آشکاری نیستید».

آری، حضرت ابراهیم(ص) نیز ابتدا بت‌ها را شکست و پس از آزمایش‌های مکرر، با دل بریدن از هاجر و اسماعیل، ایشان را در بیابان رها کرد و سال‌ها بعد به آبادانی بیت‌الله‌الحرام و نهایتاً به قربانی فرزندش اسماعیل مأمور گردید. **پس ای حاج، باید بت‌ها را شکست و از وابستگی‌ها و علایق دل برید و تسلیم محض حضرت الله جل‌جلاله گردید و آنگاه پاک و بااخلاص راهی سفر**

حج شد. دستور خداوند تعالی این است که به محض ورود به سرزمین وحی، آنچه از لباس، نشانه‌ها و تعلقات می‌باشد، از خود جدا نماییم و پس از انجام غسل، لباس احرام بر تن کنیم. زیرا فلسفهٔ آن چنین است که ابتدا بایستی فکر خود را از هرگونه سرگرمی و تعلقات، آزاد کرده و نشانه‌های ظاهری را که موجب تمایز افراد از یکدیگر می‌شوند از خود دور نماییم. حج، علاوه بر آنکه نمایشی از روز حشر می‌باشد، حکم دانشگاهی را دارد که تعالیمی را در جهت پیش بُرد سیر تکامل آدمی به او می‌آموزد و حاج بایستی پس از بازگشت از این سفر، آموزه‌های فراگرفته را در زندگی روزمرهٔ خود پیاده کند و دیگران را نیز از فلسفهٔ آن آگاه نماید. به تعبیر زنده یاد جلال آل احمد،[1] که تا قبل از دیدن صحنهٔ میقات، خدایی را در باور و اعتقادی به معارف دینی و معاد نداشت و زمانی‌که فوج احرامیان را نظاره نمود که هر یک به زبانی معبود، مقصود و خدای خود را می‌خوانند و او سرگردان و بدون هیچ مخاطب و هدفی، همچون خَسی در میقات است، به‌خود آمد و متوجه خالق خویش گردید. پس به خداوند سبحان و قیامت ایمان

[1] – روشنفکر، نویسنده و منتقد ادبی.

از حج چه می‌دانیم؟

آورد و با خود چنین گفت: «اگر محشری باشد، همهٔ این انسان‌ها کسی را دارند که به او تکیه کنند و صدایش زنند، اما من چه کسی را صدا کنم!؟» لذا سزاوار است که از خود بپرسی از کجا آمده‌ای!؟ چه هدفی را دنبال می‌کنی!؟ به کجا خواهی رفت و چه باید انجام دهی!؟

کجا بودم؟ کجا رفتم؟ کجایم من؟ نمی‌دانم
بـه تاریکـی در افتادم، ره روشـن نمی‌دانم[1]

[1] - دیوان غزلیات عطار نیشابوری.

مناسک حج

در آسمان نیلگون خداوند، بسیاری از مخلوقات، از جمله پرندگان گوناگون پرواز می‌کنند. اگرچه پرواز و جولان این پرندگان برای عوام، معمول به نظر می‌رسد، اما از دیدگاه متفکران، نوع پرواز، بال‌زدن، سرعت و میزان اوج گرفتن و بسیاری از مسائل دیگر، مد نظر قرار می‌گیرد. گروهی از پرندگان هستند که بدون بال‌زدن اضافی، قادر به پرواز طولانی مدت در آسمان هستند و در مقابل پرندگان دیگری که سقف و طول پرواز کوتاهی دارند و قدرتشان کم است. آیا تاکنون دیده‌اید که این پرندگان در هنگام پرواز به یکدیگر برخورد نمایند!؟ آیا نظم خاصی را که در پرواز دارند و اینکه چگونه از پیشرو خود تبعیت می‌کنند را مشاهده کرده‌اید!؟ با ذکر این مثال، شما را به وادی حج و سرزمین وحی می‌بریم، آنجا که زائران بیت‌الله‌الحرام نیز در رنگ، زبان، ملیت،

قومیت، آداب و رسوم و حتی قدرت بدنی(پیر و بُرنا) با یکدیگر متفاوت هستند. هر یک از آنها همچون پرندگانی که ذکر گردید، بسته به نوع عملکرد و میزان تقوا، معرفت و تلاششان در جهت رسیدن به درجهٔ کمال انسانیت در راستای اوامر الهی، در دید و نظارهٔ ملائک خواهند بود. پس، ای برادر و خواهر گرامی که اشرف مخلوقات نامیده شده‌ای و خداوند تبارک و تعالی با خلقت تو، خویشتن را تحسین فرمودند و نفخه‌ای از روح مقدس خویش را در وجودت دمیده، تو را متنعم به داشتن شعور، فهم و ادارک نمودند. آیا بایستی کمتر از پرندگان بود!؟ آیا شایسته است کسانی که بر بندگان خداوند ظلم و تعدی روا می‌دارند، گرد خانهٔ خداوند، پا جای پای پیامبران، امامان، اولیاء الهی و زائران بااخلاص بگذارند؟ **به فرمودهٔ خداوند متعال، آنان که شعور و ادراک خدادادی خود را به کار نگرفته و فسق و فجور روا داشته‌اند، همچون حیوانات و بلکه از آنها نیز پست‌تر هستند و چنین مکان مقدسی، جای حضور ایشان نمی‌باشد.**[1] بنابراین به

[1] – سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۷۹«...أُولَئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ. ...آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌تر هستند. آری، آنها همان غافل‌ماندگانند».

از حج چه می‌دانیم؟

سرزمینی که در آن قدم می‌گذارید، دقت کنید که جایگاه پیامبران و اولیاء گرانقدری است که آمده‌اند تا انسان‌ها را به راه راست و نیکوکاری دعوت کنند. این سرزمین، عجایب و شگفتی‌های بسیاری به خود دیده است. پس کسانی که به این وادی می‌روند بایستی «...**أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ**...»[1] شوند. یعنی بااخلاص رفته و مخلص برگردند.

(نکته قابل توجه این است که: خداوند انسان‌های شقی و بی‌توجه به فرامین الهی و فاقد شعور را به حیوانات تشبیه فرموده‌اند؛ نه به پرندگان، زیرا حیوانات هستند که گاهی اوقات، به جان هم‌نوعان افتاده و برای رسیدن به اهداف خود یکدیگر را می‌درند).

[1] – سورهٔ اسراء آیهٔ ۸۰« وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطَانًا نَصِیرًا. و بگو پروردگارا مرا در هر کاری به طرز درست داخل کن و به طرز درست خارج ساز و از جانب خود برای من تسلطی یاری بخش قرار ده».

اعمال حج

میقات

آغاز مانور و نمایش رستاخیز از میقات شروع می‌شود. میقات به زمان معینی گویند که در وعده‌گاهی جمع می‌شوند و به مکانی که حاجیان در آن مُحرم می‌گردند. اصولاً کاروان‌های زائران خانهٔ خداوند، هنگام انجام مراسم حج، از سمت و سوهای مختلف، راهی مکه می‌شوند و نقاط معینی جهت مُحرم شدن آنان تعیین گردیده است که در زمان حضور و مُحرم شدن آنها را میقات می‌نامند(مسجد شجره،[1] مسجد تنعیم،[2] جُحفَه،[3] یلَملَم[1]...). وجه

---

[1] – یا مسجد المیقات نام مسجدی در مکه است که در منطقهٔ حجون و در سمت راست در جنوبی جنة المعلا قرار دارد. این مسجد در نزدیکی مسجد الجن است.

[2] – در مدخل ورودی مکه، از راه مدینه، منطقه‌ای وجود دارد به نام نعمان که میان دو کوه ناعم و کوه نعیم قرار گرفته است. این منطقه حدود ده کیلومتر با مسجد الحرام فاصله دارد. مسجد تنعیم یکی از میقات‌ها بوده و نقطهٔ آغازین حرم است.

[3] – جُحْفَه در ۱۸۳ کیلومتری شمال غربی مکه و در نزدیکی دریای سرخ قرار دارد. این مکان میقات اهل شام و کسانی است که از این ناحیه به سمت مکه می‌روند.

تسمیهٔ این نام بی‌حکمت نبوده و دارای فلسفهٔ عمیقی می‌باشد و اینجاست که فرمایش خداوند سبحان از خاطر می‌گذرد.

- سورهٔ واقعه آیهٔ ۵۰ «لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يوْمٍ مَعْلُومٍ. قطعاً همه در موعدِ روزی معلوم گردآورده شوند».
- سورهٔ انفطار آیهٔ ۴ «وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ. و آنگاه که گورها زیر و زبر شوند».

آری، میقات صحنه‌ای از حشر و برانگیخته شدن از خاک را تداعی می‌کند، جامه‌هایی را که نشانهٔ منصب، مقام، قومیت و تفاخر می‌باشند، باید از خود جدا کرد و بدون هیچ‌گونه وابستگی و تعلق خاطری، خویشتن خویش بود. نام و نشان‌ها، القاب و نسبت‌ها در میقات دفن می‌گردند. آنچه که آدمی بدان‌ها عزت می‌یابد و مورد تکریم قرار می‌گیرد یا به آنها وابسته است و احساس مالکیت می‌نماید، باید از خود جدا کند. میقات، نمایشی از فروریختن‌ها، ریزش منیت و اونیت‌ها، چشم و هم‌چشمی‌ها، قوم و قومیت‌گرایی‌ها و به مثابهٔ میقاتی است که خداوند متعال در کتاب

---

[۱] - یَلَمْلَم نام کوهی است از کوه‌های تهامه که در ۸۴ کیلومتری جنوب شرقی مکه واقع شده است. آن را الملم و یرمرم نیز گویند. کسانی که از سمت جنوب شبه جزیره و یمن قصد ورود به مکه را دارند، در این مکان احرام می‌بندند.

از حج چه می‌دانیم؟

آسمانی خود به آن وعده فرموده‌اند: «**إِنَّ يوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا**. قطعاً وعدگاه ما با شما روز داوری است».[1] چون از میقات به‌سوی خداوند سبحان فراخوان می‌شوی، بایستی از تمام علایق، وابستگی‌ها، دل‌بستگی‌ها، عشق‌های ناماندنی دنیای مادی و آنچه از برای خویشتن از مادیات مهیا ساخته‌ای، چشم بربندی و دل برکنی و به همهٔ آنها پشت کنی. البته رنج‌هایی که بر تو رفته است، سختی‌هایی را که تحمل نموده‌ای، ناروایی‌هایی که بر تو تحمیل شده است، حقوقی که از تو ضایع گردیده است، خطاها و انحراف‌هایت، حق‌الناس‌ها و حق‌الله‌هایی که بر گردنت بوده است و ادا ننموده‌ای، پیمان‌هایی را که شکسته‌ای و تعهداتی را که به آنها عمل نکرده‌ای، همه را پشت سر خود خواهی داشت. به یادآور که اینجا میقات است. مجسم کن در میقاتِ روز واپسین، راه بازگشت برای اصلاح نارسایی‌ها و کمبودها نیست، فرصت جبران آنچه از وظیفهٔ خود در قبال دستمزد خویش کم گذاشته‌ای و همچنین فرصت جبران خسارت‌هایی را که بر همنوعان خود وارد ساخته‌ای، دیگر میسر نمی‌باشد. **میقات، مرز دگرگونی، خط**

---

[1] – سورهٔ نباء آیهٔ ۱۷.

فصلِ خواب و بیداری، نقطهٔ شروع به سمت هوشیاری، زمان آگاه شدن و به خود آمدن و زنگ بیدارباشی است که در بیخ‌گوش‌ها به صدا در می‌آید تا از خواب غفلت و از سردرگمی، ناباوری، شک و تردید، بی‌خبری، بی‌تفاوتی و غافل بودن از روز واپسین، رهایی یابی و بیدار شوی. همچنان‌که در هنگام موت، بالاجبار بایستی از همهٔ زندگی مادی چشم فرو بندی و تنها به کفنی اکتفا نمایی، در میقات نیز می‌بایست جامه‌ها و نشان‌ها را از خود دور کنی. بنابراین در این فراخوان که به سرزمین مقدس بیت‌الحرام مُشَرف می‌شوی از هر پوشیدنی به‌جز احرام، بایستی پرهیز کنی.

پس از آن نوبتِ غسل فرا می‌رسد. **غسل در میقات برای زدودن هر نوع رنگ، بو و آثار تشخص، غرور و خودخواهی و مبرا شدن از افکار شرک‌آلود و مَنیت‌هاست.** سپس به لباس احرام، مُحرم شده و آمادهٔ حضور در مانوری می‌شوی که یادآور رستاخیز و برانگیخته شدن از قبرهاست. آری، تنها و جدا از اهل خویش، بدون برخورداری از یاوری و هیچ‌گونه بهره‌گیری از فرزندان، مال و مکنتِ خود و دیگران، با آهنگِ یکنواخت: «**لَبَّیكَ اَللَّهُمَّ لَبَّیک، لَبَّیکَ لَا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیكَ، اِنَّ الحَمدَ وَ النِّعمَةَ لَکَ وَ المُلكَ، لَاشَرِیكَ**

لَكَ لَبَّيكَ».[1] فرمانبرداری و اطاعت محض را با خضوع در پیشگاه خداوند تعالی عرضه داشته و حرکت به‌سوی کعبه را آغاز می‌کنی. این عمل همان حرکت نهایی و بازگشت به‌سوی الله تعالی از دنیای مادی را یادآور می‌شود «...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ. ... ما از آنِ خداوند هستیم و به‌سوی او باز می‌گردیم».[2]

چرا شروع این حرکت با لبیک است؟ و جواب چه کسی را می‌دهیم؟

حال که آموختی و با معرفتی که کسب نمودی، خداوند سبحان را واجب‌الحمد و سزاوار ثنا می‌یابی و با آگاهی به حاکمیت، مالکیت و یکتایی حضرتش شهادت می‌دهی. در میقات اندیشیدن به اینکه کیستی؟ چه هستی؟ همسرم، فرزندم، قدرت و منزلتم، مقام و ثروتم، حُسن، دانایی و دانشم، همه و همه کنار گذاشته می‌شود. همچنین در این آموزش از آزار به خود و دیگران، حتی پَشه و یا مُوری منع گشته و آرایش، زینت و زیور برگرفتن و یا شادمان از حُسن و زیبایی ظاهری و هر آنچه که آینهٔ پاک روح را متوجه

[1] - «خداوندا، دعوت شما را پذیرفتم و قبول دارم برای شما شریکی نیست، اعتراف می‌کنم که شما سزاوار حمد و ستایش بوده و مالک هستی و ولی نعمت هستید».

[2] - سورهٔ بقره آیهٔ ۱۵۶.

غیرخداوند کند، منع و حرام می‌گردد. اینجاست که به یاد می‌آوری سرزمین مقدس طوی را که خداوند خطاب به حضرت موسی(ص) فرمودند:«**إِنِّی أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى**. این منم پروردگار تو پای‌پوش خویش بیرون‌آور که تو در وادی مقدس طوی هستی».[1]

طواف

اما ای عزیز! زمانی‌که در حال احرام برای طواف و سایر اعمال حج از درب‌های بیت‌الحرام وارد شدی و پله‌ها را پشت سر گذاشتی، هوشیار باش که این لحظه، لحظهٔ بسیار حساس و ارزشمندی است. زیرا در حریم بیت عتیق، محل عبادت، فرمانبرداری و پیمان‌های پیامبران، قدم گذاشته‌ای و هر حرکت و عملی مورد توجه خاص خداوند متعال و مأموران الهی می‌باشد. زیباترین حرکت این است که در کناری سر بر سجده گذاشته و چنین بگویی: «**الهی شکراً کثیراً کثیراً کثیراً**». الهی شکر که مرا به این محل و وادی فراخواندی. خداوندا، سپاس و شکر که به من

[1] - سورهٔ طه آیهٔ ۱۲.

عنایت، افتخار و توفیق حضور در بیت الحرام که میعادگاه اکثر پیامبران، اولیاء و امامان بوده است را نصیب فرموده‌اید. و در سجده دوم چنین به محضر خداوند رحمان اظهار می‌داری: «بارالها، تمنای من در این لحظهٔ استثنایی و برای شروع طواف خانه‌ات، این است که قبل از آنکه چشمانم را به بیت‌الحرام بگشایم، گناهانم را ببخشایی». پس با تضرع در حالی‌که سرشک از دیدگانت جاری است، پروردگارت را بخوان و از پیشگاه کبریائیش تقاضای بخشش گناهان، قصور، غفلت‌ها و خطاهایت را بنما.

- سورهٔ اعراف آیهٔ ۵۵ «**ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً**... پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید...».
- سورهٔ اعراف آیهٔ ۵۶ «...**وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ**. ...و با بیم و امید او را بخوانید که رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک است».

همچنین در نظر بیاور این فرمودهٔ حضرت الله جل‌جلاله را که: «**قُلْ يا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ**. بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید از رحمت خداوند نومید نشوید، در حقیقت خداوند همهٔ گناهان را می‌آمرزد که او خود

آمرزندهٔ مهربان است».[1] پس به امید اجابت از سوی خداوند سبحان باش، آنگاه گوش دلت خواهد شنید که: «تو را بخشیدم. برخیز؛ ای بنده‌ای که به این مرتبه از شعور و معرفت دست یافته‌ای». آنگاه با شعفی که حاصل می‌گردد، سر از سجده برداشته، چشم بر کعبه‌ای می‌اندازی که از ابتدا و به امر پروردگار عالم، زیارتگاه توحیدیان گردیده و سرگذشت شگفت‌انگیزی بر این سرزمین حاکم بوده است، که در ادامه به دو مورد از آن اشاره می‌گردد.

بازسازی بیت عتیق توسط حضرت ابراهیم(ص)

در سحرگاهی حضرت ابراهیم(ص) با چهره‌ای هیجان زده و در حالی‌که عرق بر پیشانیش نشسته بود، از خواب برخاست. هاجر و اسماعیل با دیدن اضطراب و هیجان در چهره‌اش، بهت زده به او می‌نگریستند، تا اینکه حضرت فرمودند: «جایگاهی را دیدم که جمعیت عظیمی گرد بنایی می‌چرخیدند و ندای توحید و یکتایی خداوند تعالی را سر می‌دادند و من به بازسازی آن بنا مأمور گشتم». بنابراین هر چه زودتر می‌بایست برای این مهم و شناسایی

[1] - سورهٔ زمر آیهٔ ۵۳.

آن محل اقدام نمایم. فردای آن روز، حضرت ابراهیم و اسماعیل(ص) در بیابان به حرکت درآمدند تا به محلی رسیدند که آثاری از بنایی مشهود بود. ایشان فرمودند: «این همان بنایی است که در رؤیا به من نشان داده شد». پس این‌چنین بود که حضرت ابراهیم(ص) با کمک و همراهی هاجر و اسماعیل برای ساختن و آبادانی حرم الهی کمر همت بستند و فرمایشات خداوند را در انجام این مأموریت به نحو احسن به انجام رسانیدند.

نابودی لشکریان ابرهه توسط پرندگان ابابیل

سرگذشت شگفت‌انگیز دیگر سرزمین وحی، لشکرکشی ابرهه با فیل‌های تربیت شده، جهت تخریب بیت‌الله‌الحرام می‌باشد. او که به خیال خودش، هیچ لشکری یارای مقابله با اصحاب فیل را نداشت، خود را پیروز می‌دانست و با اطمینان، حمله به خانهٔ خداوند را آغاز کرد. غافل از اینکه خداوند توانا خود از بیت عتیق حفاظت می‌نمایند و همچنان که در کتاب نور، قرآن مجید آورده شده است به پرندگانی با جثه‌های کوچک(ابابیل) مأموریت دادند تا با سنگ ریزه‌های نشاندار بر فیل‌های عظیم‌الجثه و لشکر قدرتمند ابرهه حمله‌ور شوند و به فرمودهٔ قرآن، آنها چون علفی جویده

شده، نقش بر زمین گردیدند «**فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ**. و سرانجام، خداوند آنان را مانند علف جویده شده گردانید».[1]

سپس خود را آمادهٔ طواف از مقابل حجرالاسود، سنگ آسمانی که از سوی خداوند متعال برای نصب بر ضلعی از بیت‌الله‌الحرام به زمین فرو فرستاده شد، می‌کنی. که البته ماجرای نصب این سنگ دارای سرگذشت بسیار جالبی است. بر اساس نقل‌های تاریخی از زمانی‌که حضرت ابراهیم(ص) به فرمان خداوند متعال، حجرالاسود را بر دیوار کعبه نصب نمود(قبل از رسالت حضرت محمد مصطفی (ص))، حوادثی چون طوفان و سیل باعث تخریب خانهٔ کعبه و خارج شدن حجرالاسود از محل نصب آن گردید. پس از سال‌ها قبایل قریش تصمیم گرفتند بیت‌الله‌الحرام را تعمیر و بازسازی نمایند و کارها به گونه‌ای تقسیم شد که همه در افتخار تجدید بنای بخش‌هایی از کعبه سهم داشته باشند. کار با موفقیت به پایان رسید و نوبتِ قراردادن حجرالاسود در جای مخصوص خودش رسیده بود. بر سر اینکه کدام قبیله این افتخار را از آنِ خویش سازد، اختلاف شدیدی درگرفت. هیچ قبیله‌ای حاضر نبود اجازه دهد

[1] - سورهٔ فیل آیهٔ ۵.

دیگری این افتخار را نصیب خود سازد. کشمکش‌ها به‌جایی رسید که می‌رفت تا نطفهٔ خصومت و جنگ بسته شود، در این هنگام اَبواُمیه که در آن زمان سالخورده و با درایت‌ترین فرد قریش بود، پیشنهاد داد همهٔ قبایل برای جلوگیری از خونریزی، به داوری نخستین شخصی که وارد حریم کعبه شود ، تن دهند و جملگی پیشنهاد او را تایید کردند. از قضا حضرت محمد(ص) که در آن زمان هنوز به رسالت برانگیخته نشده بود، اولین کسی بود که به آن مکان وارد شد. از این رو، همه خشنود شدند؛ چراکه محمد را به صفت امانتداری، صداقت و سلامت نَفس می‌شناختند. بنابراین پیشنهاد خود را به ایشان بازگو نمودند و وی آن را پذیرفت. لذا حضرت دستور داد تا پارچه‌ای بیاورند و حجرالاسود را در میان آن قرار دهند. سپس از سران قبایل خواست که هر یک گوشه‌ای از آن را برگرفته و حجرالاسود را بالا آوردند. وقتی پارچه را بالا بردند، حضرت خود، حجرالاسود را برداشت و در جایش نصب نمود و با این تدبیر هوشمندانه، از بحرانی که نزدیک بود زمینه‌ساز جنگی کینه توزانه شود، جلوگیری کرد.

آری، هفت دور طواف کعبه را آغاز کن.

با شروع طواف از مقابل حجرالاسود، در ابتدا به مقام حضرت

ابراهیم(ص) می‌رسی. با دیدهٔ بصیرت و عمیقاً به اثر پای ابراهیم خلیل بنگر. از خود سؤال خواهی کرد: چرا جای پای ابراهیم که مشتی خاک بیش نیست، در مسیر طواف و نماز طواف زائران قرار گرفته است!؟ با توجه به اینکه دستورات خداوند هر کدام از روی حکمت و تدبیر می‌باشند و با تحلیل و بررسی عمیقانه در زندگی حضرت ابراهیم(ص) و چگونگی رسالتش که در ادامه ذکر می‌گردد، در می‌یابی که اثر پای ایشان می‌بایستی در مسیر طواف حاجیان باشد تا حرمت و شأن حضرت ابراهیم(ص) که جز برای خداوند سبحان و به فرمان حضرتش نبود، این‌گونه مورد تکریم قرار گیرد و الگویی باشد برای حاجیان که از علائق دنیوی چشم پوشیده و در پیمان با خداوند و یکتاپرستی، برائت خود را از هر نوع شرکی ابراز دارند.

نگاهی بر زندگی حضرت ابراهیم(ص)

حضرت ابراهیم(ص) نمونه‌ای از یک بندهٔ تسلیم محض و منادی توحید بود و در معرفی خلیل خداوند و چگونگی تسلیم محض بودن وی از کلام خداوند در قرآن کریم یاری می‌جوییم که: «**إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ**. هنگامی که پروردگارش به او فرمود تسلیم شو، گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم».[1] هیچ مانعی در مقابل عزم راسخش نتوانست او را از راه باز دارد و هیچ تهدید و مخاصمتی وی را از پای در نیاورد تا جایی که در مقابل تلّی از آتش نمرود و نمرودیان که برای او فراهم کرده بودند، ترسی به خود راه نداد و همچنان بر عقیده و مأموریت خود استوار باقی ماند.

- سورهٔ زخرف آیات ۲۶ تا ۲۸ «**وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ. إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ. وَجَعَلَهَا**

---

[1] - سورهٔ بقره آیهٔ ۱۳۱.

كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ. و چون ابراهیم به پدر خود و قومش گفت: من واقعاً از آنچه می‌پرستید، بیزارم. مگر از آن‌کس که مرا پدید آورد و البته او مرا راهنمایی خواهد کرد. و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد، باشد که آنان به توحید بازگردند».

نام بزرگوار حضرت ابراهیم(ص) شصت و نه مرتبه در قرآن کریم، کتاب ما مسلمانان، ذکر شده است و تقریباً دو هزار سال قبل از میلاد حضرت مسیح(ص) می‌زیسته‌اند. ایشان در قرآن کریم با صفت‌هایی چون «توحیدگرا، حق‌گرا، خلیل، با ایمان، شکرگزار، مخلص، پاک، وفادار، نیرومند، دارای بصیرت، راستگو، حلیم، اسوهٔ حسنه و...» از سوی خداوند تعالی معرفی شده‌اند.

- سورهٔ نساء آیهٔ ۱۲۵ «**وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا**. دین چه کسی بهتر است از آن‌کس که خود را تسلیم خداوند کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق‌گرا پیروی نموده است و خداوند، ابراهیم را دوست گرفت».
- سورهٔ هود آیهٔ ۷۵ «**إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ**. زیرا ابراهیم بردبار و نرم‌دل و بازگشت‌کننده به‌سوی خداوند بود».

از حج چه می‌دانیم؟

- سورهٔ نحل آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳«**إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ. ثُمَّ أَوْحَينَا إِلَيكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.** به راستی ابراهیم پیشوایی مطیع خداوند و حق‌گرای بود و از مشرکان نبود. نعمت‌های او را شکرگزار بود، خداوند، او را برگزید و به راهی راست هدایتش کرد. و در دنیا به او نیکویی دادیم و در آخرت نیز از شایستگان خواهد بود. سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حق‌گرای، پیروی کن، چراکه او از مشرکان نبود».
- سورهٔ مریم آیهٔ ۴۱ «**وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيا.** و در این کتاب به یاد ابراهیم پرداز، زیرا او پیامبری بسیار راستگوی بود».
- سورهٔ صافات آیهٔ ۱۱۱ «**إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ.** در حقیقت او از بندگان با ایمان ما بود».
- سورهٔ ص آیهٔ ۴۵ «**وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيعْقُوبَ أُولِي الْأَيدِي وَالْأَبْصَارِ.** و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و

یعقوب را که نیرومند و دیده‌ور بودند، به یادآور».

- سورهٔ نجم آیهٔ ۳۷ « **وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى**. و همان ابراهیمی که وفا کرد».
- سورهٔ ممتحنه آیهٔ ۴ «**قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ**... .قطعاً برای شما در پیروی از ابراهیم و کسانی که با او هستند، سرمشقی نیکوست ...».

زندگی حضرت ابراهیم(ص) را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد:

مرحلهٔ اول، آغاز رسالت

حضرت ابراهیم (ص) پس از دریافت ابلاغ رسالت، شروع به دعوت مردم به یکتاپرستی نمود و این کار را از نزدیکان خود آغاز کرد. بنابراین ابتدا به دعوت از پدر خود «آزر» که از سردمداران پرستش بت‌ها و بت‌تراش بود، پرداخت. برای ابراهیم ناگوار بود، پدر خود را که نزدیک‌ترین شخص به او بود، مشرک و بت‌پرست ببیند، لذا بر آن شد تا او را به ترک پرستش بت‌ها ترغیب نماید و او را از عاقبت کفر به خداوند متعال بر حذر دارد.

- «**وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ**

فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ. و یاد کن هنگامی را که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بتان را خدایان خود می‌گیری، من همانا تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می‌بینم».[1]

ایشان در ادامهٔ رسالت خود و در جهت اقامهٔ توحید با درایت و ذکاوت و بدین منظور که سخنانش از قدرتی بالا و رسوخی نافذ در دل بت‌پرستان برخوردار باشد، اشتباهات اعتقادی آنان را گوشزد نمود و در شبانگاهان که ستارگان در آسمان نور افشانی می‌کردند، خطاب به بت‌پرستان و با اشاره به ستاره‌ای که از همه درخشان‌تر بود، گفت: «این خدای من است و آن را می‌پرستم» و این‌گونه نظر آنها را به آن ستاره معطوف ساخت. اما در هنگام روز که آن ستاره ناپدید گردید، به بت‌پرستان چنین گفت: «آنچه را که غروب کند و ناپدید شود به خدایی برنمی‌گزینم».

- «**فَلَمَّا جَنَّ عَلَیهِ اللَّیلُ رَأَی کَوْکَبًا قَالَ هَذَا رَبِّی فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الآفِلِینَ**. پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره‌ای دید، گفت: این پروردگار من است و آنگاه چون غروب کرد، گفت: غروب‌کنندگان را دوست ندارم».[2]

---

[1] - سورهٔ انعام آیهٔ ۷۴.

[2] - سورهٔ انعام آیهٔ ۷۶.

بدین ترتیب و در شبی دیگر هنگامی که ماه در آسمان ظاهر شد، به بت‌پرستان گفت: «این خدای من است» و چون روز پدید آمد و ماه از نظرها محو گردید و خورشید درخشنده در پهنای آسمان نمایان شد، باز خطاب به آنها چنین گفت: «چون خورشید، بزرگ‌تر و درخشان‌تر از ماه می‌باشد، پس آن را می‌پرستم».

- **«فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ. فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ.**

و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: این پروردگار من است. آنگاه چون ناپدید شد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود، قطعاً از گروه گمراهان بودم. پس چون خورشید را برآمده دید، گفت: این پروردگار من است، این بزرگ‌تر است و هنگامی که افول کرد، گفت: ای قوم من، از آنچه برای خداوند شریک می‌سازید، بیزارم».[1]

و چون خورشید نیز در هنگام غروب، افول نمود، گفت: «ای قوم! من از شریک‌های که شما برای خداوند سبحان می‌سازید،

[1] - سورهٔ انعام آیات ۷۷ و ۷۸.

بیزارم. من روی به‌سوی کسی آورده‌ام که آسمان‌ها و زمین را آفریده است؛ در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم».

- «**إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِی لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِیفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ**. من از روی اخلاص پاک‌دلانه روی خود را به‌سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است و از مشرکان نیستم».[1]

ولی آن قوم با ایشان به بحث و مجادله پرداختند، حضرت ابراهیم(ص) گفت: «آیا دربارهٔ الله با من مجادله می‌کنید درحالی‌که خداوند متعال با برهان، من را به یکتایی خویش هدایت فرموده و من از آنچه که شما می‌پرستید، بیمی ندارم، چون آنها قادر نیستند به من آزاری برسانند، مگر آنکه ارادهٔ خداوند بر آن باشد. علم خداوند رحمان بر همه چیز احاطه دارد، آیا آن را درک نمی‌کنید!؟»

- «**وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّی فِی اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِکُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ یشَاءَ رَبِّی شَیئًا وَسِعَ رَبِّی کُلَّ شَیءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَکَّرُونَ**. و قومش با او به ستیزه پرداختند، گفت: آیا با

[1] - سورهٔ انعام آیهٔ ۷۹.

من دربارهٔ خداوند محاجه می‌کنید و حال آنکه او مرا راهنمایی کرده است و من از آنچه شریک او می‌سازید، بیمی ندارم مگر آنکه پروردگارم چیزی بخواهد، علم پروردگارم به هر چیزی احاطه یافته است. پس آیا متذکر نمی‌شوید!؟».[1]

من چگونه از بت‌های شما بترسم که هیچ مأموری از طرف بت‌های شما نیامده است و هیچ نشانه‌ای از قدرت و توانمندی آنها تاکنون نشان داده نشده است. می‌دانید کدام یک از ما دو دسته به ایمنی سزاوارتر است؟!

- «**وَكَيفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيكُمْ سُلْطَانًا فَأَى الْفَرِيقَينِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**. و چگونه از آنچه شریک خداوند می‌گردانید، بترسم با آنکه شما خود از اینکه چیزی را شریک خداوند ساخته‌اید که دلیلی دربارهٔ آن بر شما نازل نکرده است، نمی‌هراسید. پس اگر می‌دانید کدام یک از ما دو دسته به ایمنی سزاوارتر است!؟».[2]

---

[1] - سورهٔ انعام آیهٔ ۸۰

[2] - سورهٔ انعام آیهٔ ۸۱

لذا طبق فرمودهٔ پروردگار عالم در پایان آیه، که کدام یک از این دو دسته شایسته‌تر به ایمنی هستند!؟ پاسخ این است که: کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند، برای آنان ایمنی سزاوارتر و ایشان از راه یافتگانند.

- «**الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ**. کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند آنان را ایمنی و ایشان راه یافتگانند».[1]

روزی اهالی شهر، بنا به سنتی که داشتند برای سُرور و شادمانی به بیرون شهر رفتند و حضرت ابراهیم(ص) را نیز دعوت کردند. ایشان گفت: «بیمار هستم و نمی‌توانم بیایم».

- «**فَقَالَ إِنِّی سَقِيمٌ**».[2]

سپس ابراهیم چون شهر را خالی از سَکنه یافت، تبر را برداشت و قصد بتان کرد و راهی بتخانه شد. زمانی‌که به داخل وارد شد، بت‌های بزرگ و کوچک، در حالی‌که نذورات فراوانی از اغذیه، پارچه و جواهرات در پیش پا و برگردن داشتند، در کنار هم چیده شده بودند.

---

[1] - سورهٔ انعام آیهٔ ۸۲

[2] - سورهٔ صافات آیهٔ ۸۹

او در مقابل آنها ایستاد و گفت: «آیا چیزی نمی‌خورید!؟»

- «فَرَاغَ إِلَى آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ».[1]

جوابی نشنید. بار دیگر آنها را مخاطب قرار داد و گفت: «شما را چه شده است که سخن نمی‌گویید!؟»

- «مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ».[2]

و با تبر بر سر و روی بتان کوبید.

- «فَرَاغَ عَلَيهِمْ ضَرْبًا بِالْيمِينِ».[3]

پس همهٔ آنها را شکست و بر زمین فرو ریخت و تنها بت بزرگ را وا گذاشت تا دلیلی بر عدم قدرت و توانایی آن باشد. چراکه قوم در بازگشت به شهر، به سراغ بت بزرگ رفته و او را مخاطب قرار می‌دادند تا عامل و شکنندهٔ بت‌ها را معرفی کند.

- «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيهِ يرْجِعُونَ. پس آنها را به‌جز بزرگ‌ترشان را ریز ریز کرد، باشد که ایشان به سراغ آن بروند».[4]

---

[1] - سورهٔ صافات آیهٔ ۹۱.

[2] - سورهٔ صافات آیهٔ ۹۲.

[3] - سورهٔ صافات آیهٔ ۹۳.

[4] - سورهٔ انبیاء آیهٔ ۵۸.

از حج چه می‌دانیم؟

مردم پس از برگزاری جشن به شهر بازگشتند و برای تعبد به بتخانه مراجعه نمودند، پس آنجا را در هم ریخته و بتان را در هم کوبیده یافتند و گفتند: «چه کسی با خدایان ما چنین کرده است!؟ که او واقعاً از ستمکاران است».

- «**قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ**».[1]

مردم گفتند: «جوانی به نام ابراهیم از آنها به بدی یاد می‌کرد» و چون بر هیچ کسی مگر ابراهیم شک و تردید نکردند، شتابان به‌سوی او رفته و دستگیرش نمودند و توأم با آزار و اذیت نزد نمرودیان آوردند تا که آنان شهادت دهند.

- «**قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يذْكُرُهُمْ يقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ. قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْينِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يشْهَدُونَ**. گفتند: شنیدیم جوانی از آنها به بدی یاد می‌کرد که به او ابراهیم گفته می‌شود. گفتند: پس او را در برابر دیدگان مردم بیاورید، باشد که آنان شهادت دهند».[2]

گفتند: «ای ابراهیم، آیا تو با خدایان ما چنین کردی!؟»

---

[1] - سورهٔ انبیاء آیهٔ ۵۹.

[2] - سورهٔ انبیاء آیات ۶۰ و ۶۱.

- «قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يا إِبْرَاهِيمُ».[1]

ابراهیم گفت: «بلکه بزرگ‌ترشان چنین کرده است، اگر سخن می‌گویند از آنها بپرسید».

- «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ».[2]

حیرت و غم بر چهرهٔ حاضران نشست و سکوت حاکم شد. مردم خیره به یکدیگر نگاه می‌کردند و با نگاه از هم سؤال می‌کردند، اما پاسخ، آن قدر بدیهی بود که همه می‌دانستند. قرآن کریم می‌فرمایند: پس به خود آمدند و به یکدیگر گفتند: «در حقیقت شما ستمکارید». سپس سرافکنده شدند و گفتند: «قطعاً دانسته‌ای که اینها سخن نمی‌گویند».

- «فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ. ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ».[3]

گویی که حضرت ابراهیم(ص) منتظر همین جمله بود، پس با صلابت و بی‌محابا گفت:

- آیا جز خداوند چیزی را می‌پرستید که هیچ سود و زیانی به

---

[1] - سورهٔ انبیاء آیهٔ ۶۲.

[2] - سورهٔ انبیاء آیهٔ ۶۳.

[3] - سورهٔ انبیاء آیات ۶۴ و ۶۵.

شما نمی‌رساند!؟ «**قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيئًا وَلَا يضُرُّكُمْ**».[1]

- آیا آنچه را می‌تراشید، می‌پرستید!؟«**قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ**».[2]
- با اینکه خداوند شما و آنچه را که می‌سازید، آفریده است «**وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ**».[3]
- اُف بر شما و بر آنچه غیر از خداوند می‌پرستید، مگر نمی‌اندیشید!؟ «**أُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ**».[4]

گوش‌هایی که به روی سخن حق بسته بودند و جز موهومات نمی‌شنیدند، کلام حضرت ابراهیم(ص) را نپذیرفتند و او را همچنان تکذیب کردند. بنابراین گفتند: «اگر می‌خواهید کاری کنید، او را بسوزانید و خدایانتان را یاری دهید». لذا نمرود دستور داد که آتش‌خانه‌ای بسازند تا ابراهیم را در آتش بسوزانند.

---

[1] – سورهٔ انبیاء آیهٔ ۶۶.

[2] – سورهٔ صافات آیهٔ ۹۵.

[3] – سورهٔ صافات آیهٔ ۹۶.

[4] – سورهٔ انبیاء آیهٔ ۶۷.

- «قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ. گفتند: اگر کاری می‌کنید او را بسوزانید و خدایانتان را یاری دهید».[1]

تلّی از آتش آماده کردند و حضرت ابراهیم(ص) را درون منجنیق[2] قرار دادند. در این هنگام دو مَلک به نزد ایشان آمدند و اظهار کردند: «دوست داری تا تو را یاری کنیم؟» حضرت پاسخ داد: «تلاش من معرفی کردن و شناساندن خداوند یکتا و آفرینندهٔ بی‌همتا به مردم جاهل و بت‌پرست بوده است. من برای خدایی که جهان را آفریده است و بر هر کاری تواناست و در هر مکانی حضور دارد، خدایی که می‌بیند، می‌داند و می‌تواند، اقدام کرده‌ام و ایشان بر احوالم ناظر و از نیت من آگاه است. بنابراین نیازی به یاری شما نمی‌باشد». در این لحظه، نمرودیان طناب منجنیق را بریدند و حضرت ابراهیم(ص) در میان شعله‌های آتش فرود آمد. ربِ جلیل، خدای عظیم الشأن، پروردگار یکتا و توانا، خطاب به آتش فرمودند: «سرد باش و سلامت ابراهیم را تأمین کن. نه آنچنان سرد باش که آزار ببیند و نه آنچنان که از حرارتت بسوزد».

---

[1] – سورهٔ انبیاء آیهٔ ۶۸.

[2] – سنگ انداز. فلاخن مانندی است بزرگ که بر سر چوبی تعبیه کنند و سنگ در آن کرده به طرف دشمن اندازند(لغت‌نامهٔ دهخدا).

- «**قُلْنَا یا نَارُ کُونِی بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَی إِبْرَاهِیمَ**. گفتیم ای آتش برای ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش».[1]

پس منکران خداوند متعال چون با این صحنه مواجه گشتند، دگرگون شده و به‌سوی حضرت ابراهیم(ص) شتافتند و تأییدش کردند و به وی ایمان آوردند.

آری، حضرت ابراهیم(ص) برای معبودش در مقابل تلّی از آتش، ترسی به خود راه نداد و نهایتاً خداوند سبحان این‌چنین ایشان را محافظت نمودند. **ابراهیم نمونه‌ای از یک بندهٔ تسلیم بود و بندگی را به‌جایی رسانید که الله تعالی او را «خلیل الله» نام نهادند.** خلیل، یعنی کسی که در دوستی تا حدی مورد اعتماد قرار می‌گیرد که در اسرار خود، او را سهیم می‌دارند. همچنان که خداوند، ملکوت اعلی را به حضرت ابراهیم(ص) نشان دادند و پرده‌های اسرار را برای دوست خداوند کنار زدند. و این‌چنین الله جل‌جلاله بر اثر پای ابراهیم چنان ارزشی دادند که در جوار قبله‌گاه نمازگزاران قرار گرفت.[2]

---

[1] – سورهٔ انبیاء آیهٔ ۶۹.

[2] – لازم به ذکر است که این خاک نیست که شرف و ارزش دارد، بلکه این ارزش و اثر پای بندهٔ مُخلص و تسلیم است که به خاک بها و منزلت می‌بخشد.

- «وَكَذَلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ. و این‌گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد».[1]

آری، اینها همه حاکی از بندگی خالصانه در محضر خداوند متعال است که حاج باید کسب نماید.

حجر حضرت اسماعیل(ص)

و اما بعد از مقام حضرت ابراهیم(ص) به حجر اسماعیل می‌رسیم. آنجا که قبر حضرت هاجر و اسماعیل با نام حجر اسماعیل، قرار گرفته است. باز باید درنگ نمود و با تحلیلی ژرف به جستجوی علتِ قرار گرفتن قبر حضرت هاجر و اسماعیل در جوف خانهٔ خداوند به فکر فرو رفت و به آن پی برد. چنان‌که در مطالب گذشته نیز اشاره گردید، هیچ یک از اوامر خداوند بدون حکمت نبوده و هر دستور و فعل ایشان مدبرانه می‌باشد.

آری، در مقابل حجر اسماعیل، چشم بصیرت بگشا و گوش جان فرا ده به ندایی که چنین می‌آید: «این پاداش و منزلت کنیزکی

[1] – سورهٔ انعام آیهٔ ۷۵.

می‌باشد که به فرمان خداوند تبارک و تعالی سر فرود آورد و تنهای تنها، همراه با نوزادی شیرخوار، در بیابان اسکان یافت. او تسلیم فرمان خداوندی شد که از زبان حضرت ابراهیم(ص) به وی ابلاغ گردید و سالیانی در آن وادی به سر برد».

آیا اندیشیده‌اید چه کسی در طول آن سال‌ها برای معیشت حضرت هاجر(س) و فرزندش، خوراک و پوشاک و سایر نیازمندی‌ها را فراهم می‌نمود!؟ چه کسی در سختی‌ها و در تنهایی و بی‌کسی، ترس و اضطراب و بیماری، او را یاری می‌کرد!؟ و چه بسا سال‌هایی که این‌چنین گذشت. این مادر استثنایی در آن شرایط خاص و نبود همسر، چنان فرزند خود، اسماعیل را تربیت نمود که او نیز همانند پدر در مقابل خداوند سبحان، بنده‌ای فرمانبردار و تسلیم بود، تاجایی‌که جهت اجرای امر پروردگارش، گردن به تیغ پدر و قربانی شدن به دست او نهاد. حضرت اسماعیل(ص)، پانزده سال دوری از پدر و تربیت در دامان پاک مادر را در صحرای سوزان عربستان، آن‌گونه سپری نمود که خداوند متعال او و مادر عظیم‌الشأن و بزرگوارش را در جوار خانهٔ خود، یعنی حجر اسماعیل قرار داد و خاندان پدر بزرگوارش را عزت بخشید و نامی رفیع برای ایشان بر جای گذاشت تا امروز نام او در قرآن کریم،

این مقدس‌ترین پیام و سروش الهی آورده شود، که رحمت و حکمت حضرت دوست این‌چنین است.

لازم به یادآوری است که متأسفانه تعدادی از زائران به‌علت عدم آگاهی از فلسفهٔ وجودی حجر اسماعیل در جوف خانهٔ خداوند، معتقدند با قرار گرفتن در حجر اسماعیل و زیر ناودان طلا، نماز پذیرفته شده و در این مکان دعا اجابت می‌گردد. درحالی‌که پروردگار عالمیان در همهٔ مکان‌ها حضور دارند و هیچ کجا خالی از توجه خداوند رحمان نمی‌باشد. **پس اگر دعایی اجابت شود و نمازی پذیرفته گردد، به حرمت حضرت هاجر و اسماعیل می‌باشد، نه ناودان طلا.** شاید گوش ما لبیک خداوند را نشنود، ولی در هر کجا ایشان را با اخلاص بخوانیم، پاسخ دریافت خواهیم کرد و چه زیباست جملهٔ «**سَمِعَ اللَّهُ لِمَنِ حَمِدَه**. خداوند می‌شنود صدای هر کسی را که حمد او گوید».

پس حاج، حرکت خود را برای تکمیل هفت مرتبه طواف ادامه می‌دهد و دور اول را در مقابل حجرالاسود به پایان می‌رساند و دور دوم را شروع می‌کند. اما به‌راستی چرا بایستی هفت دور، گرد کعبه طواف نمود؟ آیا هرگز از خود سؤال نموده‌اید؟

در مطالب قبل بیان گردید که **حج، مانوری عظیم و نمادی از**

رستاخیز است. هفت دور طواف کعبه با رعایت قوانین خاص و دریافت رهنمودهای سازنده، تداعی کنندهٔ ایام هفته می‌باشد که این هفت روز را در اجتماع و در بین سایر مردم، چگونه زندگیمان را سپری کنیم! آموزهٔ حج و علی‌الخصوص انجام هفت دور طواف کعبه (شوط) شامل این نکته است که:

اولاً، نظر خود را به غیر از کعبه معطوف مدار و حتی از آزار و اذیت پشه‌ای بپرهیز و بدان که پیر و جوان، سیاه و سفید، زشت و زیبا با اختلاف زبان‌ها، قومیت‌ها و جنسیت هرگز مطرح نخواهد بود. بلکه آن گوشهٔ چشمی که به کعبه خواهی داشت، پیامش این است که هرگز خداوند را فراموش مکن و همواره خود را در محضرش بدان و او را یاد کن. لذا این آموزه‌ها همه در برگیرندهٔ این نکته است که هرکس خود را در محضر خداوند ببیند از هرگونه معاصی و خطا اجتناب می‌ورزد.

ثانیاً، شتابان گرد کعبه گردیدن و تلاش برای پیشی گرفتن از دیگران، در حالی‌که آنان را مورد فشار قرار دهیم یا اذیت کنیم تا طواف را سریع به پایان رسانیم و اینکه فکر کنیم با این حرکت، گوی سبقت را از دیگران ربوده‌ایم، با اصل فلسفهٔ طواف مغایرت دارد. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد در طواف، بایستی دوشادوش

دیگر مسلمانان بدون تکلف و غرور، با رعایت حقوق آنان و به‌دور از هرگونه آزار، سوای جنسیت، رنگ و زبان، سن و قومیت و در نهایت احترام و برادری، با همدلی و همسویی در این مسیر، حرکت نمود و خود را از بقیه ممتاز ندانست و جدا نشد «**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ**... در حقیقت مؤمنان با هم برادرند...».[1] چراکه اصل طواف، همراهی با دیگر زائران و به نمایش گذاشتن اتحاد و همدلی مسلمانان می‌باشد. در ضمن آموزشی است برای هر فرد به‌منظور زیستن مسالمت‌آمیز در طول روزهای هفته و در کنار دیگر افراد جامعه که در آن، با رعایت و حفظ حریم زنان، محیطی سالم، همراه با شئونات انسانی و مذهبی و همچنین امنیت در اندیشه، باطن و ظاهر، ایجاد کند و یک زندگی اجتماعی را با حضور زنان و به‌دور از هرگونه لغزش، ناامنی و وسوسه‌های شیطانی خلق نماید. طواف بر گرد کعبه با توجه به‌حضور زنان در کنار مردان، در حالی‌که قرص صورتشان نمایان و قسمتی از بدن مردان نیز عریان می‌باشد، این‌چنین پیامی را در بر دارد. آری، حاج می‌آموزد که مرد و زن بایستی در زندگی اجتماعی در امنیت کامل باشند و چشم، نظر و باطن هر کدام از هرگونه خلاف، خیانت و

[1] - سورهٔ حجرات آیهٔ ۱۰.

گناه مصون و خود را چنان در قالب تعالیم اسلامی تربیت کنند که هرگز گمان و اندیشهٔ خطا به جنس مخالف نرود.

اما ای عزیز، چون به هنگام طواف کعبه و در آن ازدحام جمعیت، تحت فشار قرار گرفتی و در اعمال حج آسیبی به تو رسید و ضربه‌ای بر تو وارد شد، می‌بایست صبور باشی و تحمل نمایی و مطابق با دستورات و ضوابط طواف، روی از کعبه بَر نداری و به دیگر سمت و یا پشت سر نگاه نکنی و توجه به آنچه بر تو وارد آمده، ننمایی، که این خود تعلیم و تربیتی است که در مکتب مقدس اسلام آورده شده است. این آموزش برای زمانی است که در بین افراد جامعه زندگی می‌نمایی و هنگامی که با مشکل و برخوردی از سوی آنها به‌صورت سهوی روبه‌رو شدی و مورد آزار قرار گرفتی با حلم و بردباری، خشم خود را فرو نشانی و گذشت نمایی «**الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**. همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم در می‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد».[1]

---

[1] - سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۳۴.

بعد از هفت دور طواف بیت‌الله‌الحرام، بایستی دو رکعت نماز طواف در پشت مقام حضرت ابراهیم(ص) اقامه گردد. اقامهٔ این نماز بدان معنی است که با مروری بر حرکت توحیدی حضرت ابراهیم(ص)، همانند ایشان، خداوند تعالی را به یکتایی پرستش نمایی و درک کنی که هرکس خدایش را بااخلاص و صداقت بپرستد و بر فرمان و تقدیرش تسلیم و راضی شود، آنگاه خداوند نیز او را همچون ابراهیم خلیل، مکرم شمرده و این نشانهٔ تقرب‌الی‌الله برای چنین بنده‌ای خواهد بود. **در واقع حج، همانند یک دانشگاهی است که در آن می‌آموزیم که همواره خداوند تعالی و رضایت حضرتش را در نظر داشته باشیم، به حقوق دیگران احترام گذاریم و از حق خود عدول ننماییم. می‌آموزیم چگونه صبور باشیم و از هر انحرافی پرهیز کنیم، می‌آموزیم چگونه درک و معرفت خود را افزون نماییم و در کنار زنان و مردان جامعه زندگی کنیم.**

سعی صفا و مروه

از ارکان دیگر حج که به فرمودهٔ پروردگار عالم از شعائرالله می‌باشد، سعی صفا و مروه است.

از حج چه می‌دانیم؟

- «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ... در حقیقت صفا و مروه از شعائر خداوند است...».[1]

ای عزیز، صرفاً پیمودن مسیر بین دو کوه صفا و مروه[2] با سرعت و عجله در هفت نوبت بدون آنکه به فلسفهٔ آن بیاندشی و پیرامون چگونگی انجام آن تفکر نمایی و در پایان در بلندای مروه نشسته و خرسند از این باشی که اعمال این قسمت از حج را با موفقیت انجام داده‌ای، هدف از سعی صفا و مروه نیست. بلکه حین پیمودن این مسیر و در آنجا که بین دو چراغ، توجه تو به حرکت حضرت هاجر(س) جلب می‌شود، بیاندیش که چرا در این ناحیه (یعنی بین دو چراغ سبز) بایستی بر سرعت خود بیفزایی و حرکت یکنواخت خود را به هَروله[3] تبدیل کنی؟ به یادآور زمانی را که حضرت

---

[1] - سورهٔ بقره آیهٔ ۱۵۸.

[2] - کوه صفا، کوه کم ارتفاعی است در کنار مسجدالحرام که در دامنهٔ کوه «ابوقبیس» واقع شده است. صفا در لغت، به معنی سنگ سخت و صاف است و به طرف شرق مسجدالحرام قرار دارد، لذا کسی که بر بالای آن بایستد، رو به‌روی حجرالاسود قرار می‌گیرد. مروه نیز نام کوه معروف و کم ارتفاعی است که در شمال خانهٔ خداوند در دامنهٔ کوه «قعیقعان» قرار دارد. مروه در لغت به معنی سنگ سخت، سفید و براقی است که با آن آتش روشن می‌کنند.

[3] - حالتی است بین راه رفتن معمولی و دویدن.

هاجر(س) با دویدن بین دو کوه، برای یافتن آب، سعی و تلاش بی‌وقفه می‌نمود و درحالی‌که از فراز کوهی به کوه دیگر می‌نگریست، سرابی او را فریب می‌داد و خرسند می‌شد از اینکه در نقطهٔ مقابلش آب وجود دارد و می‌تواند به آن دسترسی پیدا کند. در این لحظات چون خداوند متعال نظاره فرمودند که هاجر برای به‌دست آوردن آب از هیچ کوششی فروگذار نیست، در مقابل حرکت مستمر و خستگی‌ناپذیر ایشان، چشمهٔ زمزم را در زیر پای اسماعیل جاری فرمودند.

- «**وَأَنْ لَيسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى**. و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست».[1]

اما چرا باید مسافتی از این مسیر را هروله‌وار طی کنیم!؟ هنگام هروله رفتن، نیت برای لگدکوب کردن خصایص زشت و ناپسندی می‌باشد که دونِ شأن خلیفهٔ خداوند بر روی زمین است (غرور، بخل، حسد، ظلم و....) تا حاج هنگام بازگشت از سفر حج، از این صفات بازدارنده که موجب سقوط انسان از قلهٔ رفیع انسانیت می‌شود، پاک و مبرا گردد. آنچه در این رکن از حج حائز اهمیت

[1] - سورهٔ نجم آیهٔ ۳۹.

است، آموزش صبر و استقامتی است که منظور نظر خداوند رحمان می‌باشد و در قرآن کریم بارها به آن توصیه فرموده‌اند:

- «... **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ**. ... زیرا خداوند با شکیبایان است».[۱]
- «...**وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ**. ... و مژده ده شکیبایان را».[۲]
- «...**وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ**. ...و خداوند با شکیبایان است».[۳]
- «...**وَاللَّهُ يحِبُّ الصَّابِرِينَ**. ... و خداوند شکیبایان را دوست دارد».[۴]
- «...**إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ**. ... که خداوند با شکیبایان است».[۵]
- «...**وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ**. ... و خداوند با شکیبایان است».[۶]

همچنین در سورهٔ مبارکهٔ بقره آیهٔ **۱۵۳** می‌فرمایند: «**يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ**... . ای کسانی که ایمان آورده‌اید از شکیبایی و نماز یاری جویید...». بنابراین با توجه به این آیهٔ شریفه، **اهمیت صبر از دیدگاه قرآن، در ردیف اهمیت نماز قرار گرفته**

---

[۱] – سورهٔ بقره آیهٔ ۱۵۳.

[۲] – سورهٔ بقره آیهٔ ۱۵۵.

[۳] – سورهٔ بقره آیهٔ ۲۴۹.

[۴] – سورهٔ آل‌عمران آیهٔ۱۴۶.

[۵] – سورهٔ انفال آیهٔ ۴۶.

[۶] – سورهٔ انفال آیهٔ ۶۶.

است و اثرات معنوی آن، همچون نماز برای رشد و کمال آدمی مؤثر و ضروری خواهد بود.

در اینجا برای درک بهتر این حرکت مهم و تاریخ‌ساز، چگونگی آن را به تفصیل شرح می‌دهیم و ماجرای زندگی سخت حضرت هاجر(س) همراه با فرزندش اسماعیل را یادآور می‌شویم.

مرحلهٔ دوم، ازدواج حضرت ابراهیم(ص) با هاجر

حضرت ابراهیم(ص) که به‌خاطر نازایی ساره، سال‌ها از داشتن فرزند محروم بود و چون جای خالی آن را در زندگی‌اش احساس می‌کرد، دست به سوی خداوند برداشت و عرض کرد: «خداوندا، فرزندی صالح به من عطا فرما».

- «**رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِینَ**. ای پروردگارم مرا فرزندی از شایستگان‌بخش».[1]

خداوند رحمان که قادر به رفع نقص از ساره بود، تدبیر حضرتشان به گونه‌ای دیگر تقریر یافت و حضرت ابراهیم(ص) با توافق ساره با کنیزش، هاجر ازدواج نمود و صاحب فرزند پسری

[1] - سورهٔ صافات آیهٔ ۱۰۰.

شد که نامش را اسماعیل نهاد. سپس در ادامه، به دلیل حسد ورزیدن ساره،[1] خداوند متعال به حضرت ابراهیم(ص) امر فرمودند: «که هاجر و نوزادش را به سرزمین سوزان و بی‌آب و علف حجاز ببرد» و هاجر نیز امر خداوند را که از طریق حضرت ابراهیم(ص) به او ابلاغ گردید، با آغوش باز پذیرفت و همراه با همسر خود، پس از پیمودن مسیری بسیار طولانی، به سرزمین لم‌یزرع حجاز رسیدند. در آن سرزمین به هر طرف که نگاه می‌کردی به‌جز هوای سوزان و سنگ‌های داغ از هیچ جنبنده‌ای خبری نبود. ادامهٔ مأموریت حضرت ابراهیم(ص) و بازگشت وی به محل قبلی خود، بدون هاجر و اسماعیل، لحظهٔ بسیار دردناک و حزن‌آوری بود. اشک در چشمان خلیل خداوند و هاجر، حلقه زده و بغض در گلو نشسته بود. مسلماً برای هاجر، ماندن در آن سرزمین سوت و کور، بسیار رعب‌انگیز بود. در چنین شرایطی، باتوجه به گرمای سوزان و طاقت فرسای حاکم، تشنگی بر وجود هاجر و فرزندش مستولی گشت و آنها را بی‌تاب نمود. پس هاجر بر آن شد تا برای رفع تشنگی فرزندش، جرعهٔ آبی فراهم نماید. او سنگلاخ‌ها را پشت سر

[1] – کتاب مصیبت نامهٔ شیخ فریدن الدین عطار نیشابوی، تصحیح نورانی وصال، ناشر زوار، تهران ۱۳۸۵، صفحهٔ ۳۹۱.

گذاشت و پس از پیمودن مسافتی چند، دریافت که به دنبال سرابی بیش نبوده است. دوباره به پشت سر خود نگاه انداخت و گویا برکهٔ آبی را مشاهده کرد، پس با شادی به‌سوی آن دوید، اما باز هم ناکام ماند. هاجر به دنبال یافتن آب به هر سویی می‌نگریست، تا اینکه در هفتمین مرتبه از تلاش خود و درحالی‌که خورشید می‌رفت تا فرو نشیند، چشمهٔ آبی را دید که از زیر پای اسماعیل، فوران نموده است، پس شادمان و خوشحال خطاب به چشمه چنین گفت: «زَمزَم»(به این معنی که آرام باش و امنیت اسماعیل را تأمین کن).

آری، آن روزی که حضرت هاجر(س) برای رفع عطشِ فرزندش تلاش بی‌وقفه می‌نمود، خداوند رحمان چشمهٔ زمزم را از دل بیابان خشک و بی‌آب و علف جوشاند، که رحمت خداوند این‌گونه جوشش می‌کند.

با توجه به شرایط حاکم و تنهایی و غُربت حضرت هاجر(س) در آن وادی، بار سنگین دلهره و اضطراب، ترس و وحشت در هر غروب بر وی مستولی می‌گشت و پُر واضح است که شب‌های ظلمانی، خواب را بر چشمانش حرام می‌کرد. چه اندوه‌بار و ملال‌آور است، زمانی‌که کتاب زندگی حضرت هاجر(س) را در

سرزمین بی‌کسی و غربت، ورق می‌زنیم و به رنج‌ها و تنهایی ایشان پی می‌بریم. اما او را قهرمانی بی‌نظیر می‌یابیم که جز فرمان خداوند تعالی هیچ چیز دیگری نمی‌توانست وی را پایبند به آن سرزمین و قادر به تحمل دردها و مصائب نماید.

آری، چه کسی می‌داند، سرِّ عشقی را که حضرت هاجر(س) در تنهایی‌اش با خداوند داشت؟ سالیانی را که او در تنهایی با طفل شیرخوارش در آن بیابان سپری می‌کرد، خداوند مؤنس تنهاییش بود و راز عشق به او می‌گفت و با او مناجات می‌کرد.

از زمانی‌که اسماعیل کودکی پنج ساله بود و حضرت هاجر(س) او را در دامان خود تربیت می‌نمود، توحید، یکتاپرستی و عشق به الله را برایش زمزمه می‌کرد. هیچ‌گاه از غم فراق پدر سخنی نمی‌گفت و همواره حضرت ابراهیم(ص) را پیامبر و پیشوای خویش می‌دانست و نام مکرم ایشان را با کلام «پیامبر خدا ابراهیم» بیان می‌کرد. اسماعیل نمی‌دانست که حضرت ابراهیم(ص) پدر بزرگوار اوست. ولی شاهد احترام والای مادرش برای حضرت ابراهیم(ص) بود به حدی که پس از نام مقدس الله تعالی، نام ابراهیم را به بزرگی یاد می‌کرد و هرگز نام ایشان را بدون ذکر «پیامبر خدا» بر زبان جاری نمی‌کرد. تا اینکه

هاجر فرزندش را در سن نه سالگی از رازی ناگفته و وجود پدری در کسوت پیامبری باخبر نمود. آن روز برای اسماعیل روزی در نهایتِ شیرینی و حلاوت بود، اما غمی در دل و پرسشی بزرگ داشت. اگر ایشان پیامبر رحمت و هدایتگر به‌سوی خداوند است، چگونه من و مادرم را در این بیابان غریب با سختی و رنج، تنها و بی‌پناه اسکان داده است؟ این بود که پس از مدتی اسماعیل به محضر مادر عرضه داشت: «مادرجان می‌دانم که پیامبر خدا ابراهیم هیچ‌گونه تخطی و سرپیچی از فرمان پروردگار نداشته است و من جسارتی به ایشان نمی‌کنم، ولی این را حق خود می‌دانم که بدانم چرا ایشان که پدر بزرگوار من است، بایستی مرا رها کند و از فرامین الهی بی‌بهره‌ام گذارد تا نتوانم همچون او در راستای عشق به خداوند، قدم بردارم و مسیر بندگی را چون ایشان زیبا بنگارم!؟» اشک در چشمان هاجر حلقه زد و به او پاسخ داد: «اسماعیل، من نیز در ابتدا افکاری چون تو داشتم و از پدرت سؤال کردم» و ایشان گفت: «هاجر، هر آنچه را که خداوند تعالی امر بفرمایند، تسلیم کلام حضرتش هستم و برای خود اراده‌ای در راستای اموراتم قائل نیستم».

- «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ

يكُونَ لَهُمُ الْخِيرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا. هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خداوند و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هرکس خداوند و فرستاده‌اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است».[1]

پس چون خداوند متعال مرا به این فرمان امر نمودند، مطیع ایشان هستم. اگر مشاهده می‌کنی هیچ‌گونه غمی در چشمانم نیست، نه بدان خاطر است که مِهری به تو یا اسماعیل ندارم، بلکه به محافظت شما تحت نظر پروردگار عالم، اعتماد و اطمینان دارم و محبت خداوندی چنان در وجودم ریشه کرده است که حضور شما را در آن بیابان با شوق می‌پذیرم و پلهٔ صعودی به‌سوی حضرتش می‌دانم. پس هاجر تو نیز سر به فرمان خداوند بگذار و بدان که ایشان نجوای تو را شنید و می‌داند که مِهر تو به من چگونه است. این دستور الهی برای ما و فرزندمان آزمایشی بس بزرگ و عظیم است. پس اسماعیل را به تو، تو و اسماعیل را به خداوند سبحان می‌سپارم و زمان حرکت را همین امروز قرار می‌دهیم تا میل و

[1] - سورهٔ احزاب آیهٔ ۳۶.

اشتیاق خود را به خداوند تعالی نشان دهیم، که: خداوندا؛ ما برای اجرای فرمانت از هیچ عمل، وقت و همتی فروگذار نخواهیم بود. اسماعیل پس از شنیدن سخنان مادر که به این جملات ختم شد، او را در آغوش گرفت، بوسید و گفت: «مادرجان شما را نیز در کنار پیامبر خدا ابراهیم قرار می‌دهم و تقدس شما را همچون ایشان می‌دانم، چراکه سر به فرمان خداوند تعالی داشته‌ای». اسماعیل از آن روز به بعد برای دیدن پیامبر خدا ابراهیم لحظه شماری می‌کرد و هرگاه کاروان و یا سواری از آن محل می‌گذشت، سراغ ایشان را می‌گرفت و از شرایط و احوالش جویا می‌شد. سالیانی را این‌گونه در فراق پدر و به امید دیدارش گذراند. تا اینکه روزی به محضر مادر شرفیاب شد و عرض نمود: «مادرجان، مدت زیادی است که در انتظار پدر بوده‌ایم، آیا زمان آن فرا نرسیده که بتوانیم به ایشان ملحق شویم و در کنارشان، خدایمان را بیشتر بشناسیم!؟» هاجر گفت: «فرزندم اسماعیل، تا پیامبر خدا ابراهیم، فرمان هجرت به‌سوی ما را دریافت نکرده است، اجازهٔ زیارت ایشان را نداریم».

سرانجام روز موعود و لحظهٔ دیدار حضرت ابراهیم(ص) با هاجر و اسماعیل فرا رسید. اسماعیل در سن پانزده سالگی و در حالی‌که در بیابان مشغول جمع‌آوری بوته‌های خار بود، متوجهٔ مرد

سالخورده‌ای شد که به‌سوی او می‌آمد. در حالی‌که بی‌حرکت ایستاده بود و او را نظاره می‌کرد، در دلش گفت: «آیا ایشان گم‌گشته‌ای در راه است یا برای انجام کاری به اینجا آمده است!؟» تا اینکه آن پیر نزدیک و نزدیک‌تر شد و آنگاه اسماعیل به او سلام کرد. پیر سالخورده فرمود: «اسماعیل، سلام و درود و رحمت خداوند بر تو باد. من ابراهیم پیامبر خدا هستم». لحظه‌ای که اسماعیل این کلام را شنید بر پای ایشان افتاد و بر آن بوسه زد. حضرت ابراهیم(ص) دستانش را گرفت و او را بلند کرد و در آغوش کشید، بوسید و فرمود: «خداوند را شاکر و سپاسگزارم که تو را در کمال ادب، تندرستی و بُرنایی می‌بینم. برویم، که بسیار مشتاق دیدن مادرت هاجر هستم». اسماعیل دستان پدر را بوسید و با ایشان به‌سوی خیمهٔ مادر حرکت کرد. اسماعیل که آرزوی دیدار حضرت ابراهیم(ص) را داشت در شگفت بود، اکنون که زمان وصل و دیدار فرا رسیده است، ایشان را چون پدر پذیرا باشد یا همچون پیامبر خداوند!؟ زمانی‌که هاجر، پیامبر خداوند را نگریست، اشک از چشمانش جاری گشت و به‌سوی حضرت ابراهیم(ص) آمد و گفت: «سلام بر پیامبر بزرگ خداوند. پانزده سال است که من در فراق تو و در کمال تنهایی با اسماعیل زندگی

کرده‌ام. امروز برای من عید و روزی مبارک است، چون به ملاقات شما نائل گردیده‌ام». حضرت ابراهیم(ص) که اشک در چشمانش حلقه زده بود، فرمود: «اکنون خداوند تعالی به من امر فرمودند که به دیدار شما بیایم و در کنار شما و در فراق ساره زندگی کنم. هاجر، بشارتت باد که خداوند سبحان برایتان جایگاهی در تقرب خویش منظور و شما را به سلام و درودی ویژه، مفتخر فرمودند».

- «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ. از جانب پروردگاری مهربان، سلام گفته می‌شود».[1]

دریافت این پیام برای حضرت هاجر(س) و اسماعیل، زیباترین و شورانگیزترین لحظهٔ عمرشان بود. تمام دردها و رنج‌ها، ناملایمات و سختی‌ها، گرسنگی‌ها و تشنگی‌ها همه و همه فراموش گردید و آتش عشق الهی در جانشان شعله‌ور شد.

آری، برای هاجر این‌گونه مقرر گشته بود تا در فراق حضرت ابراهیم(ص)، امتحانات الهی را یکی پس از دیگری پشت سر گذارد و راه بندگی، عزت، شرف و پاکدامنی را برای زنان عالم ترسیم نماید. همچون حضرت خدیجه کبری(س) که برای ایشان

[1] - سورهٔ یس آیهٔ ۵۸.

نیز به‌گونه‌ای رقم خورد تا با بودن در کنار حضرت محمد مصطفی(ص)، با وفاداری و از خود گذشتگی‌اش، موجبات دلگرمی و حمایت از ایشان در جهت انجام رسالتش، فراهم گردد. تاجایی‌که در زمان فوت، ثروتمندترین زن عرب آن عصر، در عبای کهنهٔ رسول گرامی اسلام، کفن گردید و در ایثار و وفاداری الگویی برای زنان مسلمان شد و خداوند تعالی ایشان را «ام‌المومنین» خطاب فرمودند.

- «**النَّبِی أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ**... .پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر و نزدیک‌تر است و همسرانش مادران ایشانند...».[1]

همچنین برای حضرت زینب(س) نیز چنین مقرر بود تا در شهادت برادران و فرزندانش، بردباری و شکیبایی نماید. شخصیتی که در مقابل اسارت خود و خاندان نبوت، به‌دست یزید و یزیدیان، استوار و با شجاعت در مقابل همهٔ مصائب در قصر یزید، با بیان خطبه‌ای کوبنده، باطن ددمنشانهٔ یزیدیان را برملا کرد و با کلام و زبانی که چون شمشیرِ پدرِ بزرگوارش بُرّان بود، آنان را رسوا

[1] - سورهٔ احزاب آیهٔ ۶.

ساخت و حقانیتِ امام‌حسین(ع) و یارانِ فداکارش را به ثبوت رسانید.[1]

بنابراین باید بدانیم که برای هر شخصی، راهی بسیار بسیار زیبا و در عین حال بسیار پُر تنش و پُر پیچ و خم که به نور، رحمت، عزت، کمال و در نهایت به خداوند تبارک و تعالی ختم می‌شود، وجود دارد.

ای زنان، آگاه باشید که خداوند تعالی، شما را بسیار شرف و شخصیت عطا نموده است و پارسایی را مأموریت اصلی و پاکدامنی را بالاترین ارزش برای شما قرار داده‌اند تا فرزندانی را در دامانتان پرورش دهید که خداوند را به یگانگی پرستش کنند و خالصانه تسلیم وی و سر بر طاعت حضرتش دارند، تا آنجاکه از ایثار جان در اجرای منویات و پیاده شدن احکام الهی دریغ ننمایند.

ای زنان، مقام شامخی را که خداوند بر شما عطا فرموده‌اند،

---

[1] - «ما رأیت الا جمیلاً. من به جز زیبایی چیزی ندیدم» یکی از ماندگارترین جملات حضرت زینب کبری(س) در حماسهٔ عاشورای حسینی است. آن هنگام که ابن‌زیاد، مست قدرت و پیروزی پوشالی و ظاهری خود بود، خطبهٔ کوبندهٔ دخت علی(ع)، خواب آنان را پریشان کرد و کلام «ما رأیت الا جمیلاً» خط بطلانی بر القائات شیطانی ابن‌زیاد کشید.

والاتر از آن است که زیبایی خود را ارزش قرار دهید و به‌صورت ظاهری بپردازید. وای بر آن انسانیتی که در این محدوده قرار گیرد و خود را از اعلی‌علیین به اسفل‌سافلین کشاند. چگونه است جامعه‌ای که نام مسلمانی و اسلام محمدی را یدک می‌کشد، ولی زنان در آن مایهٔ شرمساری گشته‌اند!؟ آیا خداوند سبحان این‌گونه انتظار داشتند که زنان در این مسیر قرار بگیرند!؟ وای بر آنان که بستر را به گونه‌ای فراهم می‌کنند که زحمات، پاکدامنی و شأن و شخصیت آنانی که الگوی بشریت قرار دارند، به انحراف کشانده و این‌گونه سیاهی را بر نور غالب سازند.

تقصیر

قبل از اسلام و پیش از آنکه سعی صفا و مروه، به‌عنوان رکنی از ارکان حج مطرح گردد، بر روی این دو کوه، بت‌های «اِساف و نائله» را مستقر کرده بودند و بت‌پرستان همچون خدایان، آنها را احترام کرده و به پایشان قربانی می‌نمودند. پس از دستور خداوند متعال، بر اجرای سعی بین دو کوه صفا و مروه، تنگ نظرانی که خود را عقل کل دانسته و همواره تلاش می‌کردند به پیامبر اسلام و فرامین الهی ایراد بگیرند، در اینجا نیز ساکت نمانده و به این حرکت اعتراض نمودند و ابراز داشتند، چرا بایستی بین این دو کوه سعی نمود و همانند بُت‌پرستان به جانب آنها روی آورد!؟ در حالی‌که این عمل تأییدی بر حرکت بت پرستان می‌باشد! به همین دلیل بود که خداوند کریم برای خنثی نمودن توطئه آنها در آیهٔ ۱۵۸ سورهٔ مبارکهٔ بقره، این حرکت را تأیید و آن را از شعائر الهی منظور فرمودند.

- «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ.... در حقیقت صفا و مروه از شعائر خداوند است...».

تقصیر در عمل به‌معنی کوتاه نمودن مقداری از موی سر یا ناخن و ریختن آن بر پای کوه‌های صفا و مروه است. چون مو و ناخن هر دو بسیار ناچیز و بی‌ارزش هستند، به شکلی بی‌احترامی به حرکت بُت‌پرستان می‌باشد و در حقیقت رد اعتراض به معترضین و خط بطلان بر اعمال بُت‌پرستان و شکستن حرمت بُت‌ها به حساب می‌آید.

عرفات

در پردهٔ اول مناسک حج، آنچه که به زائران نشان داده شده است، در برگیرندهٔ ارزش‌ها و درجهٔ تقرب بندگان تسلیم و مُخلص می‌باشد. مقام حضرت ابراهیم(ص) و حجر اسماعیل در جوف بیت عتیق، هفت دور طواف، نماز طواف و سعی صفا و مروه، گویای حدیثی پُر محتوا و اسرار آمیزند که دیدهٔ بصیرت حاج را به درک و دریافت حقایق بیشتر سوق می‌دهد. حاج بعد از انجام حج مُفرده و درک حقیقت‌های آن، از مکه عازم صحرای عرفات[1] می‌شود.

[1] – نام منطقهٔ وسیعی در شرق مکه و در میان راه طائف و مکه است. این منطقه به وسیلهٔ کوه‌هایی که به شکل نیم‌دایره در اطرافش قرار دارد، مشخص شده است. حجاج بیت‌الله‌الحرام در روز عرفه، یعنی نهم ذی‌الحجه، از ظهر تا مغرب شرعی در این منطقه «وقوف» می‌کنند.

از حج چه می‌دانیم؟

عرفه؛ به معنی شناخت پیدا کردن، **به‌خود آمدن و عبادت کردنِ بامعرفت است.** چون مناسک حج، نمادی از حشر و برپایی قیامت می‌باشد، لذا عرفات، مکان تفکر و تدبر، پیرامون فلسفهٔ آمدن، زیستن و رفتن است. همچنین سرزمین عرفات، محل تأمل و تعقل کردن برای شناخت عظمت و کبریایی پروردگار عالم و درکِ لطف و رحمتی است که نسبت به ابناء بشر عنایت فرموده‌اند و تا مرتبهٔ جانشینی خود، به انسان مقام بخشیده‌اند.[1] در عرفات، حاج به خود می‌پردازد و در خود فرو رفته، با اصل خویش خلوت می‌کند تا نارسایی‌ها و موانعی را که در مسیر تکاملش ایجاد نموده، بررسی کند. حاج، در این فرصت طلایی برای جبران کمبودها و رفع عوامل بازدارنده، سعی می‌کند به صیقل روح پرداخته تا حضور خداوند متعال را در دلِ خویش دریابد و نهایتاً در فکرش، مقام قرب کسانی را که تسلیم اوامر الهی بوده‌اند را مرور می‌کند. حضرت ابراهیم(ص) را که به‌خاطر معبودش در مقابل تلّی از آتش، ترسی به‌خود راه نداد و نهایتاً خداوند سبحان ایشان را حفظ نمود. غربت و تنهایی حضرت هاجر(س)، سختی و مشقت

---

[1] – سورهٔ بقره آیهٔ ۳۰«وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً... . و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت».

سال‌های تنهایی و به‌دور از هرگونه امکانات، عدم حضور و حمایت همسر، سعی و تلاش برای به‌دست آوردن جرعه‌ای آب، تحمل روزهای گرم و سوزانِ سرزمین حجاز و شب‌های وحشتناک ظلمانی‌اش و همچنین خطر دَدان و درندگان و نهایتاً پرورش فرزندی چون حضرت اسماعیل(ص)، بدون هرگونه مُباشر و معلم و به‌دور از مدیریت و سرپرستی پدر، همگی انسان را در راه شناختِ معرفت حضرت ابراهیم(ص)، هاجر و اسماعیل در آن مکان و زمان یاری می‌کند.

در سرزمین عرفات، فوج زائران به کوه و بیابان پناه می‌برند تا شبی را در آنجا بیتوته کرده و فارغ از هرگونه آلایشی با خدای خود غرق در راز و نیاز گردند و در چنین موقعیتی است که حاج به مرتبه‌ای از شناخت و معرفت الله نائل می‌گردد. نه توسط کتاب، بحث و ادله، که آن شیوه و روش فلاسفه می‌باشد.

علمِ معرفت از طریق کشف و شهود، علم انبیاء و اولیاء الله است که دروس فلسفه و منطق نخوانده‌اند، بلکه از فعل به صفت و از اثر به مؤثر پی برده‌اند. ایشان خداوندشان را در آسمان‌ها و بر روی زمین و درون خویشتن خویش شناخته و به یقین رسیده‌اند. اما جای تأسف است که اکثریت ما فقط نامی از

خداوند را بر زبانمان می‌آوریم. غافل از اینکه خدایی را که می‌شناسیم و نامش را بر زبان جاری می‌کنیم، آن الله واقعی نیست و شناخت ما از ایشان تنها کلمهٔ الله است که در حد لغتی مشاهده می‌کنیم و یا بر زبانمان جاری می‌سازیم. اما درک نکرده‌ایم که خالق همهٔ هستی ازمیلیاردها کهکشان و مخلوقات ذی‌شعور، حیوانات، گیاهان و جماد و همه و همه، حضرت الله جل‌جلاله می‌باشند که در قرآن کریم فرموده‌اند: «**فَسُبْحَانَ الَّذِی بِیدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیءٍ وَإِلَیهِ تُرْجَعُونَ**. پس شکوهمند و پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به‌سوی اوست که بازگردانیده می‌شوید».[1]

حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) در نهج البلاغه پیرامون آفرینش آسمان و زمین و... می‌فرمایند:

«**اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی لا یبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقائِلُونَ وَ لا یحْصی نَعْماءَهُ الْعادُّونَ وَ لا یؤَدّی حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ، الَّذی لایدْرِکُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ وَ لاینالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ، الَّذی لَیسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَ لا نَعْتٌ مَوْجُودٌ وَ لا وَقْتٌ مَعْدُودٌ وَ لا اَجَلٌ مَمْدُودٌ. فَطَرَ الْخَلائِقَ بِقُدْرَتِهِ وَ نَشَرَ الرِّیاحَ**

[1] - سورهٔ یس آیهٔ ۸۳

بِرَحْمَتِهِ، وَ وَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَیدانَ اَرْضِه. اَوَّلُ الدِّینِ مَعْرِفَتُهُ وَ کَمالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدیقُ بِهِ وَ کَمالُ التَّصْدیقِ بِهِ توحیدهُ، وَ کَمالُ توحیدهِ الاِخْلاصُ لَهُ وَ کَمالُ الاِخْلاصِ لَهُ نَفْی الصِّفاتِ عَنْهُ، لِشَهادَةِ کُلِّ صِفَة اَنَّها غَیرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهادَةِ کُلِّ مَوْصُوف اَنَّهُ غَیرُ الصِّفَةِ. فَمَنْ وَصَفَ اللّهَ سُبْحانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنّاهُ، وَ مَنْ ثَنّاهُ فَقَدْ جَزَّاَهُ وَ مَنْ جَزَّاَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ وَ مَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ اَشارَ اِلَیهِ وَ مَنْ اَشارَ اِلَیهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَنْ قالَ: فیمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ: عَلامَ؟ فَقَدْ اَخْلی مِنْهُ کَائِنٌ لَا عَنْ حَدَثٍ مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ مَعَ کُلِّ شَیءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَیرُ کُلِّ شَیءٍ لَا بِمُزَایلَةٍ، فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَی الْحَرَکَاتِ وَ الآلَةِ بَصِیرٌ إِذْ لَا مَنْظُورَ إِلَیهِ مِنْ خَلْقِهِ، مُتَوَحِّدٌ إِذْ لَا سَکَنَ یسْتَأْنِسُ بِهِ وَ لَا یسْتَوْحِشُ لِفَقْدِهِ... .

سپاس خداوندی را که سخنوران از ستودن او عاجزند و حسابگران از شمارش نعمت‌های او ناتوان و تلاشگران از ادای حق او درمانده‌اند. خدایی که افکار ژرف‌اندیش، ذات او را درک نمی‌کنند و دست غواصان دریای علوم به او نخواهد رسید. پروردگاری که برای صفات او حد و مرزی وجود ندارد و تعریف کاملی نمی‌توان یافت و برای خداوند وقتی معین و سرآمدی مشخص نمی‌توان تعیین کرد. مخلوقات را با قدرت خود،

آفرید و با رحمت خود، بادها را به حرکت درآورد و به‌وسیلهٔ کوه‌ها اضطراب و لرزش زمین را به آرامش تبدیل کرد.

سرآغاز دین، خداشناسی است و کمال شناخت خداوند، باور داشتن او و کمال باور داشتن خداوند، شهادت به یگانگی اوست و کمال توحید (شهادت بر یگانگی خداوند) اخلاص و کمال اخلاص، خداوند را از صفات مخلوقات جدا کردن است، زیرا هر صفت نشان می‌دهد که غیر از موصوف و هر موصوفی گواهی می‌دهد که غیر از صفت است، پس کسی که خداوند را با صفت مخلوقات تعریف کند او را به چیزی نزدیک کرده و با نزدیک کردن خداوند به چیزی، دو خداوند مطرح شده و با طرح شدن دو خداوند، اجزایی برای او تصور نموده و با تصور اجزاء برای خداوند، او را نشناخته است و کسی که خداوند را نشناسد به‌سوی او اشاره می‌کند و هرکس به‌سوی خداوند اشاره کند، او را محدود کرده، به‌شمارش آورده و آن‌کس که بگوید«خداوند در چیست؟» او را در چیز دیگری پنداشته است و کسی که بپرسد «خداوند بر روی چه چیزی قرار دارد؟» به تحقیق جایی را خالی از او در نظر گرفته است، در صورتی‌که خداوند همواره بوده و از چیزی به‌وجود نیامده است. با همه چیز هست، نه اینکه همنشین آنان باشد

و با همه چیز فرق دارد نه اینکه از آنان جدا و بیگانه باشد. انجام دهندهٔ همهٔ کارهاست، بدون حرکت و ابزار و وسیله، بیناست حتی در آن هنگام که پدیده‌ای وجود نداشت، یگانه و تنهاست، زیرا کسی نبوده تا با او اُنس گیرد و یا از فقدانش وحشت کند...».[1]

آری، عرفات فرصتی است که می‌توانیم از این رهگذر با چشمانی باز و بینش و بصیرتی نو، شناخت و آگاهی‌مان را بالا بریم و با قدم‌های بلند، ایده‌های عالی را برای رسیدن به کمال مطلوب[2] پردازش کنیم. فرمانبرداری و تعبد را به حدی رسانیم که اگر ندایی رسید: که ای حاج! بر گلوی فرزندت، چاقو بگذار و به فرمان خداوند خود، او را قربانی کن. در وجود حاج، این مرتبهٔ تسلیم، رضا و قدرتِ فرمانبرداری ایجاد شده باشد.

آری، این است آنچه در صحرای عرفات نصیب حاج می‌گردد.

مَشعر

هر انسانی به خداوند تبارک و تعالی وابسته است، بنابراین

---

[1] – خطبهٔ اول نهج البلاغه، ترجمهٔ محمد دشتی.

[2] – مبحث «کمال مطلوب» در جلد دوم کتاب سیر و سلوک، تألیف حسن پورشبانان به تفصیل بیان شده است.

به‌صورت نسبی می‌تواند از همهٔ قدرت‌های الهی برخوردار گردد و این میراث واقعی بشر است. همان چیزی که حسین ابن منصور حلاج به زبان حال خویش می‌گفت: «اناالحق» و دیگران او را تکفیر می‌کردند. **تنها روشی که می‌شود خود را به قدرت پروردگار وابسته و با آن متحد ساخت، برقراری ارتباطی آگاهانه با خداوند سبحان است و این ارتباط حاصل نمی‌شود، مگر در اثر عدم وابستگی درون به هر آنچه که اتحاد و وصل با خداوند را باعث نمی‌گردد.**[1]

در مشعر بایستی این اتفاق بیافتد و در چنین شرایطی است که وابستگی به قدرت لایزال الهی و جانشینی حضرت الله جل‌جلاله را درک خواهیم کرد و با دست پُر از مَشعر به‌سوی مِنا روانه می‌شویم.

---

[1] – در جلد دوم کتاب سیر و سلوک تألیف حسن پورشبانان و در مبحث «خدا آگاهی» پیرامون این مطلب مفصلاً توضیحاتی ارائه شده است.

«اگر منصور حلاج «انا الحق» گفت، بدین مراحل رسیده و درک کرده بود که اگر انسان در خلوتِ دلش، خدا را جستجو کند، در می‌یابد که خداوند کیست و به چه میزان مقتدر و قدرتمند است. زمانی‌که انسان در افکار خود فرو رفت، روحش به کمک او می‌آید و در بستر روح قرار می‌گیرد و آنجاست که به مرتبهٔ والای خداوند پی می‌برد و خُردی و صغارت خود را در مقابل دستگاه عظیم خلقت درک می‌کند....».

- «لَيسَ عَلَيكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ. بر شما گناهی نیست که در سفر حج از فضل پروردگارتان روزی خویش بجویید، پس چون از عرفات کوچ نمودید، خداوند را در مشعرالحرام یاد کنید و یادش کنید که شما را که پیش‌تر از بیراهان بودید، فرا راه آورد».[1]

شعور، ندایی باطنی است که از جوهر ملکوتی یعنی روح انسان نشأت گرفته و آدمی را نهیب می‌زند و چگونگی رسیدن به خداوند تعالی و برداشتن موانع این راه را به او می‌شناساند. انسان با زیر پا گذاشتن جهل، غرور و خودپسندی بی‌جا و رشد و تعالی شعور، به جایگاه واقعی خود دست خواهد یافت. عبادت در مناسک حج، علاوه بر آنچه در ظاهر مشاهده می‌کنیم، باطنی عمیق و فلسفه‌ای جامع و پُربار در بردارد. **معرفت و شناختی که در عرفات حاصل می‌گردد، شعوری است که در مَشعر در بطن جان، جوانه می‌زند و هوشیاری و بیداری معنوی، میوهٔ آن خواهد**

[1] – سورهٔ بقره آیهٔ ۱۹۸.

بود. آنچه به نام معرفت در افراد ایجاد و کسب می‌گردد، دانه‌ای است که بایستی پرورش یابد و نیاز است تا در شرایط و جایگاه مناسبی قرار گیرد و با مراقبت و پرداختن به آن، زمینهٔ رشد و شکوفایی‌اش فراهم شود.

در مباحث گذشتهٔ حج مُفرده و اعمال انجام شده و مقام قُرب بندگان مطیع و فرمانبردارِ خداوند تعالی (حضرت ابراهیم(ص)، هاجر و اسماعیل) به تفصیل مورد نقد و بررسی قرار گرفت که ماحصل آن شامل موارد ذیل می‌باشد:

۱- معرفت و شناخت خداوند تعالی.

۲- شناخت صفات و خصوصیات بندگان مُخلص.

۳- پی بردن به عطا و فضل خداوند سبحان بر بندگان مُخلص.

۴- یادآوری و تجسم صحنهٔ رستاخیز در روز قیامت.

بنابراین معرفت و یقین کسب شده را همراه خویش به سرزمین مَشعر می‌بریم و در شبِ نهم ذی‌الحجه، اَنیس خود قرار می‌دهیم تا زمینهٔ شکوفایی دانهٔ معرفت، یعنی شعور، حاصل گردد و حاج، مبراء از مصداق آیهٔ شریفهٔ «...**وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يعْلَمُونَ**»[1] شود.

---

[1] - سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۸۷« ...ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

زمانی‌که شناخت، معرفت و ایمان(یقین) به درجهٔ اعلای خود رسید، این آگاهی، علم تو را از حریم محدود و بستهٔ موجود، وسعت بخشیده و به عالمی ورای عالم مادی متوجه می‌سازد و مجال و فرصت وصل به سرچشمهٔ هستی(حضرت الله تعالی) را فراهم می‌آورد. اینجاست که طیف شعور گسترش یافته، بیش از پیش فعال می‌گردد و حاج را مخاطب قرار می‌دهد: که بایستی در برابر همهٔ آن وسوسه‌هایی که از نَفس خویشتنِ خویش و شیاطین برای بازداشتن از صراط مستقیم، تو را نشانه می‌رود تا این معرفت را از تو باز ستاند، قیام کنی و برخیزی. همچنین در مقابل آنچه به آن دل بسته‌ای و برای زندگی دنیایت فراهم نموده‌ای و هر آنچه تو را از خدایت غافل و از راهی که به آن ترغیب و تشویق شده‌ای باز می‌دارد، بر علیه آن بستیزی. سپس به اسلحهٔ تسلیم و اراده و ابزار جمرات(جمع‌آوری سنگ‌ریزه) برای رَمی شیطان و نَفس اَماره مجهز شوی و به خداوندی روی آوری و تکیه کنی که هستی از آن اوست و تو را عبث نیافریده، بلکه آفرینش تو، با هدفی مشخص صورت گرفته است.

- «**أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَينَا لَا تُرْجَعُونَ**. آیا

پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم؟ و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید».[1]

و در نهایت، اطاعت از دستورات خداوند تعالی و پیامدهای این فرمانبرداری را مدنظر قرار دهی تا علت وقوف شبانگاهی در مَشعر را دریابی و با نظارهٔ کواکب و ستارگانِ زینت‌بخش آسمان، این اثر را در باطن خود و بر تک‌تک سلول‌هایت بنشانی. سپس هرگونه شک و ریبی در مورد وحدانیت و قدرت خداوندی را از ذهن خود پاک و از آن تبری جویی.

آری، حضرت الله جل‌جلاله این همه عظمت و شگفتی را مایهٔ دلگرمی و وسیلهٔ اتکاء بر قدرت لایزال خویش قرار داد، چراکه کلید همهٔ گنج‌های معنوی و مادی نزد حضرتش می‌باشد.

«**وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيبِ لَا يعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيعْلَمُ مَا فِى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِى ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يابِسٍ إِلَّا فِى كِتَابٍ مُبِينٍ**. و کلیدهای غیب تنها نزد اوست، جز او کسی آن را نمی‌داند و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد، مگر اینکه آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در

[1] – سورهٔ مومنون آیهٔ ۱۱۵.

تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر اینکه در کتابی روشن ثبت است»[1].

- «**لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ**. کلیدهای آسمان و زمین از آن اوست و کسانی که نشانه‌های خداوند را انکار کردند، آنان زیانکاران هستند».[2]

ظهور و تولد شعور در مَشعر، باطن را مصفا، اراده را قوی و فرد را مُصمم می‌سازد. به‌گونه‌ای مسلح می‌شود، که خود را برای نبردی کارساز، که هم کار دل می‌سازد و هم رسم ستیز با نَفس می‌آموزد و هم به مقابله با دشمن بیرونی، ترغیب می‌کند. پس او را چنان در صبحگاهان تا برآمدن خورشید، در خروش و تلاطم قرار می‌دهد که تاب ماندن در مَشعر از او سلب می‌گردد و شتابان برای رسیدن به آخرین منزل و میدان کارزار، یعنی مِنا مشتاق می‌نماید.

---

[1] – سورهٔ انعام آیهٔ ۵۹.

[2] – سورهٔ زمر آیهٔ ۶۳.

مقدمهٔ مِنا

هرکس در جهان شرف و کرامتی یافت از صفت و سیرت یافت، نه از نام و نَسب. عظمتِ انسان‌های بزرگ از طرز رفتارشان با افراد کوچک آشکار می‌شود. تکبر و غرور، آدمی را در جایگاهی قرار می‌دهد که دیگران را در زیر پای خود می‌بیند و خوشبختی را در بدبختی دیگران می‌جوید.

ای همراه و ای همسفر، نَفس خویش را خوب بشناس و به وادی مِنا سفر کن. شاید ندانی چه مردمی را همین نَفسِ بی‌بند و بار به خاک سیاه نشانده و قلبشان را جایگاه عشقِ زر و زیور کرده و از حلاوت و شیرینی طاعت حق مَحروم نموده است. چه بسا صاحبانشان را وادار به هتک حرمت دیگران، فریب مردم و انجام شرارت‌ها و اسیر شهوت، مقام، جاه‌طلبی و هوا و هوس کرده است. آنان که با کبر و تفاخر بر روی زمین راه می‌روند، اسیر هوای نَفس شده‌اند، سلطانِ هوا بر ایشان مستولی گشته است و هر کجا گذر کنند، گرد و غبار نخوت و نفرت برآرند. خداوند تعالی در مورد ایشان می‌فرمایند: «دوست نمی‌دارم کسی را که با تکبر بر روی زمین من راه برود».

- «**وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا**

يحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. و از مردم به نخوت رخ بر متاب و در زمین خرامان راه مرو که خداوند، خودپسندِ لاف‌زن را دوست نمی‌دارد».[1]

و اما آنانی را که خداوند مُلک و پادشاهی واقعی بخشد، متواضعین و تقوا پیشگان خواهند بود.

- « **وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يرِثُهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ**. و در حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایستهٔ ما به ارث خواهند برد».[2]

«.... **إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يورِثُهَا مَنْ يشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**. ...زمین از آن خداوند است آن را به هرکس از بندگانش که بخواهد می‌دهد و فرجام نیک برای پرهیزکاران است».[3]

در مِنا برای زدودن آنیت و منیت از جسم و جان، تعالیم لازم را فرا می‌گیریم. زیرا در تواضع و فروتنی است که می‌توانیم راه حقیقت را دریابیم و در آن مسیر قرار گیریم. در آن زمان و در سرزمین مِنا است که می‌توان سلطان نَفسِ سرکش و صفت تکبر را

---

[1] - سورهٔ لقمان آیهٔ ۱۸.

[2] - سورهٔ انبیاء آیهٔ ۱۰۵.

[3] - سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۲۸.

به زیر کشیده، منکوب و تواضع و فروتنی را جایگزین آن کنیم. پس در این مقطع است که روح آدمی، قدرت تصمیم‌گیری را از حیطهٔ اختیار نَفس‌اَماره خارج می‌کند و به‌دست می‌گیرد و فرد در می‌یابد که برتری به عقل و ادب است، نه به نام و القاب. پی می‌برد که غرور و تکبر و منیت از بی‌خردی برمی‌خیزد، زیرا متکبران هستند که اصل و شأن انسانیت را نشناخته و جایگاه و هدف از آفرینش خود را در نیافته‌اند. **اگر آدمی تعقل و تواضع را جایگزین تکبر و غرور نماید، خالق اعتبارها و معیار ارزش‌ها می‌شود.** نَفس انسان، محل اجتماع اضداد است و تربیت آن به کمک عقل، آدمی را به اعلی‌علیین می‌رساند و بالعکس، عدم کنترل و تربیت نَفس باعث سقوط به اسفل‌السافلین خواهد شد(لازم به‌یادآوری است که هرگز نمی‌توان به شخص مغرور چیزی آموخت و او را از ظلمتِ جهلش به وادی نور رسانید).

شخصی به نام مَجاشع به محضر حضرت رسول اکرم(ص) شرفیاب شد و عرض کرد:

یا رسول الله راه شناخت حق چیست؟

پیامبر(ص) فرمودند: «شناخت نَفس».

پرسید راه موافقت کردن با حق چیست؟

پیامبر(ص) فرمودند: «به مخالفت برخاستن با نَفس».

پرسید: راه رسیدن به رضای حق چیست؟

فرمودند: «به غضب درآوردن نَفس».

پرسید راه اطاعت کردن از حق چیست؟

فرمودند: «مهاجرت کردن از خواسته‌های نَفس».

پرسید: راهِ یادکردن حق چیست؟

فرمودند: «فراموش کردن نَفس».

پرسید: راه نزدیک شدن به حق چیست؟

فرمودند: «دوری جستن از نَفس».

پرسید: راه اُنس با حق چیست؟

فرمودند: «ترس از نَفس».

پرسید راه رسیدن به همهٔ اینها چیست؟

فرمودند: «کمک خواستن از خدا در برابر همهٔ خواسته‌های نَفس».[1]

حضرت امیر المومنین علی(ع) در خطبهٔ ۲۲۰ نهج‌البلاغه می‌فرمایند:

«قَدْ أَحْیا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتّی دَقّ جَلِیلُهُ وَ لَطُفَ غَلِیظُهُ وَ بَرَقَ

[1] – رسالهٔ حقوق امام سجاد(ع).

لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبَرْقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَافَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَ دَارِ الْإِقَامَةِ وَ ثَبَتَتْ رِجْلَاهُ بِطُمَأْنِينَةِ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ الرَّاحَةِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبَهُ وَ أَرْضَى رَبَّهُ.

پوینده راه خداوند؛ عقلش را زنده کرد و نَفس خویش را کُشت، تا آنجا که جسمش لاغر و خشونت اخلاقش به نرمی گرایید، برقی پُر نور برای او درخشید و راه را برای او روشن کرد و در راه راست، او را کشاند و از دری به در دیگر بُرد تا به در سلامت و سرای جاودانه رساند، که دو پای او در قرارگاه امن با آرامش تن، استوار شد. این پاداش آن بود که دل را درست به کار گرفت و پروردگار خویش را راضی کرد».[1]

همچنین حضرت محمد مصطفی(ص) می‌فرمایند: «**إنّ أخْوَفَ ما أخافُ عَلی اُمّتِی الهَوی و طُولُ الأملِ، أمّا الهوی فَإنّهُ یصُدُّ عَنِ الحقِّ، و أمّا طُولُ الأملِ فَینْسی الاخِرَةَ**. بدانید آنچه مرا بیش از همه نگران امتم کرده، دو خصلت است، خواهش‌های نَفس و آرزوهای دراز. زیرا هوا و هوس، آدمی را از حق باز می‌دارد و آرزوهای بلند، آخرت را از یاد می‌برد».[2]

---

[1] - ترجمهٔ محمد دشتی.

[2] - کتاب بحارالانوار محمدباقر مجلسی، جلد ۷۰، صفحهٔ ۷۵.

و حضرت امام صادق(ع) می‌فرمایند: «**اِحْذَرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَحْذَرُونَ أَعْدَاءَكُمْ**... . از هواهای نفسانی خودتان بر حذر باشید، آن‌گونه که از دشمنان خویش حذر می‌کنید...».[1]

پس همان‌گونه که گفته شد، همهٔ این تعالیم در مِنا آموخته می‌شود.

مِنا

مِنا، میدان کارزار و نبرد نهایی است که بایستی در این نبرد تَن به تَن جنگید و پیروز شد. اینجا کسی به‌جای تو نمی‌جنگد، پس بایستی دشمن درون و بیرون را از پای درآورد. سه روزِ پُر تلاش از خودگذشتن و از وابستگی‌ها رها شدن و نیز اراده، بردباری، دقت و استقامت. به یادآور، اراده، تسلیم و اجرای اوامر الهی توسط حضرت ابراهیم(ص) را که خداوند حکیم به وی فرمان داد: هاجر و فرزندش را در کویر خشک و سوزان رها کرده و بلافاصله بازگردد.

فلسفهٔ اعمال در مِنا، آن است که آنچه ما را از معبود دور

[1] - کتاب اصول کافی، جلد ۲، صفحهٔ ۳۳۵، به نقل از میزان الحکمه.

می‌کند، از سر راه برداریم و پا در جای پای حضرت ابراهیم خلیل و سایر انبیاء که بسیار مقاوم، استوار و تسلیم فرمان الله بودند، گذاریم و در دفاع از حرکات آنان که همانا دفاع از یکتایی، توحید و فرامین الهی و نفی هرگونه بُت و صنمی است، راه بپیماییم. همچنین بر علیه عوامل درونی، چون حظ و خواهش‌های نفسانی و نیز بخل، حسد، تکبر و نخوت که زاییدهٔ نَفس اَماره بوده و خلیفهٔ خداوند را به ذلت می‌نشاند، با نیروی عقل، اراده و همت به نَفس مطمئنه، ارتقاء دهیم و عوامل بیرونی، چون دلبستگی‌ها، وابستگی‌ها، زر و زور، پست و مقام، همه را با قوت ایمان، آگاهی و شناخت از میان برداریم.

آری، در مِنا با نفی منّیت، با شیطان نَفس و هر وسوسهٔ دیگری که نماد آن در اینجا تجسم پیدا نموده است، ستیز کن و همان‌طور که ظاهراً به چنین نبردی برخاسته‌ای، اثر آن را بر دل و نَفس خود بنشان، تا در بازگشت از سفر حج نیز چنین عمل کنی و همواره بر این مسیر پایدار بمانی، اما غلبه بر این وسوسه‌ها و رسیدن به باور و یقینی که حضرت ابراهیم(ص) داشتند، بسیار سخت و مشکل است و تو به این مکان دعوت شده‌ای تا همتت بارور گشته و مطمئن شوی که قادر به انجام آن هستی.

رمی اول (جمرهٔ اولی)

مبارزه با غفلت (غافل شدن از خداوند سبحان و تبعیت از شیطان)

در ابتدا با سلاحی که در مَشعر، خویشتن را به آن تجهیز نمودی، به مقابله با دشمن بیرونی، همان خصمِ سوگند خوردهٔ بشریت (شیطان) قیام کن، پس همچون ابراهیم(ص) که در اجرای فرمان حضرت الله جل‌جلاله، تحت تأثیر وسوسه‌های شیطان و تردید و دودلی قرار نگرفت و با اراده‌ایی راسخ و مصمم به قربانی فرزندش، کمر همت بربست، باید با عزمی استوار و با هفت سنگ‌ریزه به نشانهٔ مبارزهٔ مستمر در هر هفت روز هفته، به مصاف شیطان به کارزار پرداخت.

- «**يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيطَانِ فَإِنَّهُ يأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يزَكِّى مَنْ يشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**. ای کسانی که ایمان آورده‌اید پای از پی گام‌های شیطان نگذارید و هرکس پای بر جای گام‌های شیطان نهد، بداند که او را به زشت‌کاری و ناپسند وامی‌دارد و اگر فضل خداوند و رحمتش بر شما نبود، هرگز هیچ‌کس

از شما پاک نمی‌شد. ولی این خداوند است که هرکس را بخواهد پاک می‌گرداند و خداوند است که شنوای داناست».[1]

رمی دوم (جمرهٔ دوم)

مبارزه با بت زر و زور

در این مرحله نیز با توجه به نقشِ شیطان در گمراه نمودن فرزندان آدم از راه تطمیع زر و زور، باید بیدار بود و باز به مبارزه با او برخاست و همچون جمرهٔ اولی، برای هر هفت روز هفته، آموخت که جهت خنثی کردن وسوسه‌های شیطان و ستیز با او لحظه‌ای غافل نبود.

رمی سوم (جمرهٔ سوم)

مبارزه با کبر و خودخواهی

با شیطانی که از پای نمی‌نشیند و به انواع حیل از جمله، غرور ایمان که بدترین نوع غرور و ابزاری کارآمد برای او می‌باشد و

---

[1] – سورهٔ نور آیهٔ ۲۱.

عقل و نَفس را درگیر می‌نماید، باید به مبارزه برخاست و چه بسیارند قربانی‌هایی که شیطان، با ابزار غرور ایمان از فرزندانِ آدم گرفته است. پس بایستی این ابزار را خنثی نمایی. در مقابلِ وسوسه‌های شیطان که می‌خواهد منیت را در تو زنده کند و خداوند تعالی را از یادت ببرد، و تو را به‌سوی خود خواند، مقاومت کن و او را با ستیزی جانانه، مقهور و مغلوب نما و کیدش را بی‌اثر کن.

پس از مبارزات پیشین، فرصت را مغتنم شمار و برای امنیت درونی به بازنگری احوال و درون خویش بپرداز و هوشیارانه در سنگر دفاع از امنیتِ حاصل شده در مقابلِ کید و مکر شیطانی به کمین بنشین.

قربانگاه

مراحل پایانی حج، شامل قربانی کردن و حلق نمودن است. **قربانگاه محل آزمون عملی و فرمانبرداری و بریدنِ دل از حُب ثروت و احراز مرتبهٔ تقوا است.** گوشت‌ها و خون‌های گوسفندان قربانی شده، هیچ یک به خداوند تعالی نمی‌رسد و آنچه نزد حضرتش ارزشمند است، فرمانبرداری و تقوا می‌باشد.

از حج چه می‌دانیم؟

- «**لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ**... .هرگز نه گوشت‌های آنها و نه خون‌هایشان به خداوند نخواهد رسید، ولی این تقوای شماست که به او می‌رسد...».[1]

آنچه منظور نظر از قربانی کردن می‌باشد، نشان دادن تقوا، اخلاص، بندگی، تسلیم و فرمانبرداری محض، ایثار در راه خداوند از ثروت و رهایی از علاقه به مال اندوزی و دلبستگی مادی است. از این رو تلاش برای پذیرفته شدن قربانی از سوی حضرت الله جل‌جلاله، همچون قربانی هابیل(ص) در قربانگاه به وضوح مشاهده می‌شود.

- «**وَاتْلُ عَلَيهِمْ نَبَأَ ابْنَى آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**. و داستان دو پسر آدم را به درستی برایشان بخوان، هنگامی که هر یک از آن دو قربانی پیش داشتند، پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. قابیل گفت: حتماً تو را خواهم کشت. هابیل گفت: خداوند فقط از تقواپیشگان می‌پذیرد».[2]

---

[1] – سورهٔ حج آیهٔ ۳۷.

[2] – سورهٔ مائده آیهٔ۲۷.

آری فلسفهٔ این عمل، گذشتن از مادیات در مقابل امر پروردگار عالم می‌باشد از این رو خداوند تعالی در آیهٔ ۹۲ از سورهٔ مبارکهٔ آل‌عمران می‌فرمایند:«**لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ**. هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید، انفاق کنید و از هر چه انفاق کنید قطعاً خداوند بدان دانا است».

آری، هرگونه هدیه در راه خداوند تعالی باید بهترین باشد. بنابراین حاج باید در این میدان به دنبال انتخاب بهترین قربانی و بدون توجه به سود و بهرهٔ مادی آن اقدام کند و به امید پذیرفته شدن از سوی پروردگار، آن را به محضر حضرتش تقدیم نماید. شیرینی این حرکت، یعنی انتخاب و قربانی به‌دست خویش و با علم و آگاهی از چگونگی انجام و اثر آن، باعث می‌گردد لذتی فوق تصور و حسی شایان توجه در حاج ایجاد نماید و تا مرحلهٔ فدا کردن همهٔ آنچه خداوند سبحان به او فرمان داده است،(حتی جان خود و عزیزانش) در راه جهاد و دفاع از خداوند متعال و آیین الهی(دین مبین اسلام) پیش رود و نیز او را در خدمت به فقیران و نیازمندان ترغیب و تشویق سازد.

قربانگاه، یادآور جلوهٔ دیگری از تسلیم و رضای حضرت

ابراهیم، هاجر و اسماعیل در مقابل فرمان رب‌العالمین می‌باشد و حضور در مناسک حج، این فرصت را پیش می‌آورد تا با یادآوری خاطراتِ از خودگذشتگی، فرمانبرداری و تسلیم بندگان مخلصِ خداوند تبارک و تعالی حاج به میزان همت، تسلیم و فرمانبرداری خود بیفزاید.

آری، حضرت ابراهیم(ص) نمونه‌ای از یک بندهٔ تسلیم بود. تا آنجا که رضامندانه به قربانی فرزند خویش گردن نهاد و به امر خداوند، کارد بر گلوی جگر گوشهٔ مطیعش گذاشت.

- «**فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ. وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يا إِبْرَاهِيمُ. قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ. وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ. وَتَرَكْنَا عَلَيهِ فِي الآخِرِينَ. سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ. كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ.** پس وقتی هر دو تسلیم شدند و سر را به پیشانی بر خاک افکند. او را ندا دادیم که ای ابراهیم. رؤیای خود را حقیقت بخشیدی، ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم. راستی که این همان آزمایش آشکار بود. و او را در ازای قربانی بزرگی باز رهانیدیم. و در میان آیندگان برای او آوازهٔ نیک

به‌جا گذاشتیم. درود بر ابراهیم. نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم. در حقیقت او از بندگان با ایمان ما بود».[1]

شاید به‌راحتی و ساده بیان شود که حضرت ابراهیم(ص)، کارد بر گلوی اسماعیل کشید و گلوی او بریده نشد. ولی آیا ایشان این واقعه را از قبل می‌دانست که کارد بر گلوی فرزندش اثر نخواهد کرد؟ نه، هرگز. ابراهیم خلیل الله از بی‌اثر بودن کارد در آن لحظهٔ حساس بی‌خبر بود .

وقتی به عقب برگردیم و شرایط را بهتر بسنجیم، به یقین و عظمت همت حضرت ابراهیم (ص) بیشتر پی خواهیم برد و البته هاجر نیز، سهم بزرگی در تربیت و رشدِ اسماعیل در راستای تسلیم شدن او در مقابل فرمان خداوند تعالی داشت. اسماعیل بدون حضور پدر، در پرتو تربیت‌های مادر، رشد و تعالی یافت و جوانی برومند گردید. تا اینکه به فرمان خداوند تعالی، حضرت ابراهیم(ص) به‌سوی آنها بازگشت و با کمک اسماعیل خانهٔ کعبه را بازسازی نمود. سپس در خواب به ایشان ندا رسید: «ای ابراهیم، زمان آن فرا رسیده است که فرزند خود اسماعیل را در راه الله

[1] – سورهٔ صافات آیات ۱۰۳ تا ۱۱۱.

تعالی قربانی کنی». شرایط بسیار سخت و دشوار بود. اما به‌راستی مگر بت‌شکن تاریخ، از خداوند رحمان چه می‌دانست که تردیدی به دل راه نداد و پس از بیداری، بر آن شد که فرمان خداوند را اجابت و فرزندش اسماعیل را قربانی کند؟ هر چند شیطان بر سر راه او دام انصراف و تردید گسترانید، اما حضرت ابراهیم(ص) همچنان بر ارادهٔ خود مقاوم و مصمم بود. در ادامهٔ مطالب چگونگی انجام این حرکت عظیم و شگفت‌انگیز تاریخ را از نظر می‌گذرانیم.

شبی ابراهیم خلیل الله از خواب برخاست و در حالی‌که اضطراب و هیجان وجودش را فراگرفته بود، از رختخواب جدا شد و ساعت‌ها در کنار خیمه‌گاه قدم زد و پیرامون خوابی که دیده در اندیشه و تفکر بود. فردای آن شب، اسماعیل را به نزد خویش خواند و قصد بیت عتیق نمودند و در راه، وی را از چگونگی رؤیای شب پیشین باخبر کرد. اسماعیل که در چشمان پدرش نور ایمان را می‌دید، عرض نمود: «قربانی نمودن من!؟» و پدر فرمود: «آری، قربانی کردن تو». در آن هنگام اسماعیل با طیب خاطر، گفتهٔ پیامبر خدا ابراهیم را پذیرفت و اظهار داشت: «ان‌شاءالله مرا از شکیبایان خواهی یافت».

- «**فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْی قَالَ یا بُنَی إِنِّی أَرَی فِی الْمَنَامِ أَنِّی أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَی قَالَ یا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ**. وقتی با او به جایگاه سعی رسید، گفت: ای پسرک من، در خواب چنین می‌بینم که تو را سر می‌برم. پس ببین چه به نظرت می‌آید. گفت: ای پدرِ من، آنچه را مأموری بکن، ان‌شاءالله مرا از شکیبایان خواهی یافت».[1]

هر چند شیطان رجیم، تلاش نمود حضرت ابراهیم(ص) را از فرمان خداوند باز دارد و او را در شک و تردید قرار داد، اما وی بر این وسوسه‌ها فائق آمد و فرمان حضرت الله تعالی را عملی ساخت.

ماجرای قربانی شدن حضرت اسماعیل(ص):

حضرت ابراهیم(ص) سر اسماعیل را بر تخته سنگ بزرگی قرار داد و کارد را بارها و بارها نگریست. با زیر چشم برگلوی اسماعیل نگاه می‌کرد و آن لحظه را سخت‌ترین لحظات زندگی می‌دید.

[1] سورهٔ صافات آیهٔ ۱۰۲.

بوسه بر پیشانی اسماعیل زد و همهٔ وجودش را قربانی راه حضرت دوست نمود و با نام خداوند تبارک و تعالی، چاقو را برگلوی اسماعیل گذاشت. در آن لحظه بود که همهٔ خاطرات پانزده و اندی سال دوری، حسرت و فراق از جلوی چشمان ابراهیم گذشت، اما حلاوت و شیرینی اجرای امر پروردگار، بر همهٔ آنان فائق آمد و با میل، رغبت و خرسندی و چشمانی اشک‌آلود و خوشحال از اینکه سر به فرمان خداوندش دارد، کارد را برگلوی اسماعیل کشید، اما کارد برگلوی او اثر نکرد. ابراهیم باز هم کارد را برگلوی اسماعیل نشاند و با نیرویی بیشتر سعی در قربانی کردن اسماعیل نمود. نشستن کارد را برگلوی اسماعیل می‌دید، اما از آنکه کارد نمی‌بُرید و اثر نمی‌کرد، بهت زده بود. برای بار سوم نیز ابراهیم با نیرویی هر چه تمام‌تر، کارد را برگلوی اسماعیل کشید و باز با کمال تعجب برگلوی او اثر نکرد و در دلِ تخته سنگی که سر اسماعیل بر آن قرار داشت، فرو رفت. در آن هنگام بود که دستان ابراهیم شروع به لرزیدن کرد و نمی‌دانست که چه کند، خوشحال باشد یا غمگین، اسماعیل همچنان سالم بود و با چشمانی بسته، سخن بر زبان نمی‌راند. پس از لحظاتی گفت: «پدر جان، چرا در فرمان خداوند کوتاهی می‌کنید!؟»

آری، فشار کارد برگلوی اسماعیل آنچنان بی‌اثر بود که او هرگز احساس ننمود که پدرش سه مرتبه کارد را برگلویش کشیده است. در آن هنگام حضرت جبرئیل(ص) بر روی تخته سنگی در نزدیکی ابراهیم و در حالی‌که قوچی در کنارش بود، ظاهر شدند و فرمودند: «ای ابراهیم، خداوند رحمان بر تو و خاندانت و پیروانت، نعمت را به کمال رساند و تو را پیشوا و شاخصی برای مردم قرار داد. پس به فرمان خداوند متعال این گوسفند را به سمت قبله و کعبه قربانی کن که خداوند کریم، اسماعیل را به تو بخشید تا تو را به آرزویت که پیامبری اسماعیل بود، برساند».

بعد از ماجرای قربانی شدن اسماعیل و آن حرکت عظیم، خداوند سبحان، ایشان را به پیامبری برگزیدند و به حضرت ابراهیم(ص) فرمان دادند، تا مجدداً هاجر و اسماعیل را ترک نماید و به‌سوی ساره بازگردد(این آغاز مرحلهٔ سوم زندگی حضرت ابراهیم(ص) بود و در این مقطع از ساره صاحب فرزندی به نام اسحاق شد). دیدار اسماعیل با پیامبر خدا ابراهیم و پدر بزرگوارش به پایان رسید و در فراق پدر روزگار سپری نمود و حتی تا پایان حیات پدر، موفق به دیدن ایشان نگردید. درد فراق و دوری از

پیامبر خداوند برای اسماعیل که هر لحظه در آرزوی دیدار ایشان بود، آزمایشی بسیار سخت‌تر از قربانی شدن در راه خداوند بود.

آری، بعد از این حرکت عظیم و آزمایش بزرگ بود که خداوند متعال، چنان منزلت و احترامی برای حضرت ابراهیم(ص) قائل شدند و ایشان را امام و پیشوا خطاب فرمودند:

- «**وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**... .چون ابراهیم را پروردگارش با اموری بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید، خداوند به او فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم...».[1]

تا آنجا که خداوند متعال، به آخرین پیامبر و رسول خود حضرت محمد مصطفی(ص) می‌فرمایند: «به آیین ابراهیم حنیف باش».

«**ثُمَّ أَوْحَينَا إِلَيكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**. سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حق‌گرای پیروی کن، چراکه او از مشرکان نبود».[2]

---

[1] - سورهٔ بقره آیهٔ ۱۲۴.

[2] - سورهٔ نحل آیهٔ ۱۲۳.

نکته حائز اهمیت، پرورش و تربیت اسماعیل در دامان و در جوار مادری چون حضرت هاجر(س) است که این‌چنین در برابر امر پروردگار عالم، تسلیم محض می‌گردد و پدر را به قربانی کردن خویش تشویق می‌نماید و از او می‌خواهد که در اجرای دستور الهی، بی‌درنگ اقدام نماید. بنابراین ای حاج، بنگر به کجا می‌روی و خداوند متعال، چه کسانی را الگوی فرزندان آدم در فرمانبرداری، تعبد و بندگی و بنابر فرمایش قرآن کریم، اسوهٔ حسنه قرار داده‌اند. **پس از این رهگذر، حضرت ابراهیم(ص)، هاجر و اسماعیل را الگویی برای زندگی توحیدی خویش که منظور نظر الله تعالی می‌باشد، قرار بده.**

حَلق کردن

آری، همان‌گونه که در مبحث قربانگاه بیان شد، پس از رهایی از بند مادیات، نوبت به گسستن از مظاهر زندگی و دلبستگی‌های ناپایداری چون زیبایی ظاهر و حس تفاخر و برتری به مظاهر جسمانی می‌رسد. در این مرحله خداوند سبحان امر به حَلق کردن یعنی، ستردن موهای سر (مردان) فرموده‌اند. موهایی که زمان زیادی صرف پیراستن و پرداختن به آن می‌شد و باعث دلبستگی و

علاقه‌مندی گردیده بود. بنابراین فلسفهٔ حَلق کردن از آن جهت است که حاج چنان تربیت شود که به زیبایی ظاهر، مغرور نگشته و تسلیم هوا و هوس و نَفس‌اماره نگردد. بلکه به باطن توجه نموده و قلب خود را از آلودگی‌ها صیقل و نَفس را تسلیم نماید.

خداوند متعال در رؤیایی صادق، چگونگی حلق کردن را به حضرت محمد مصطفی(ص) نشان دادند.

- **لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا.** حقا که خداوند رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید که دیده بود، شما بدون شک به‌خواست خداوند در حالی‌که سر تراشیده و مو کوتاه کرده‌اید با خاطری آسوده به مسجدالحرام در خواهید آمد، خداوند آنچه را که نمی‌دانستید، دانست و غیر از این پیروزی نزدیکی برای شما قرار داد».[1]

بنابراین با نگرشی به قربانی و حلق کردن این‌چنین می‌آموزیم که هر آنچه از زندگی مادی مایهٔ مباهات، تفاخر و دلبستگی است

[1] - سورهٔ فتح آیهٔ ۲۷.

و به‌عنوان اصل به آن پرداخته می‌شود، جملگی ناپایدار و فنا شدنی است و چه بسا باعث گمراهی و سقوط انسان می‌گردد.

به صورت از چه می‌نازی برو در فکر سیرت باش
که این صورت خوراک مار و مور گور می‌گردد

- «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَينَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يكُونُ حُطَامًا وَفِي الآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ.

بدانید که زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی در اموال و فرزندان است، چون مثال بارانی است که کشاورزان را رُستنی آن به شگفتی اندازد، سپس آن کشت خشک شود و آن را زرد بینی، آنگاه خاشاک شود و در آخرت دنیاپرستان را عذابی سخت است و مؤمنان را از جانب خداوند آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست».[1]

نهایتاً در اجرای امر خداوند متعال، از جمله حلق کردن،

[1] - سورهٔ حدید آیهٔ ۲۰.

هیچ‌گونه بهانه و تعللی پذیرفته نیست. مگر آنچه که شریعت مقدس تعیین فرموده باشد، که این عمل، علاوه بر انجام فرمان پروردگار عالم، جنبهٔ آزمایش نیز دارد.

عید قربان

هدف از قربانی کردن و فلسفهٔ آن به دو منظور می‌باشد. اولاً، گذشتن از آنچه به آن دلبستگی و علاقه داشته و برای شخص مهم است. ثانیاً، از نظر خداوند سبحان، امر به اجرای آن، آزمایشی است تا بدین طریق عبد مطیع و تسلیم از بندهٔ نافرمان و سرکش، مشخص شود. قربانی‌کردن از دوران اولیهٔ زندگی بشر بر روی زمین، به‌دستور خداوند متعال بنا نهاده شد و فرزندان حضرت آدم(ص)، یعنی هابیل و قابیل به قربانی گوسفند در محضر خداوند سبحان، مورد آزمایش قرار گرفتند. حضرت هابیل(ص) بهترین و فربه‌ترین گوسفند را به پیشگاه آفرینندهٔ خویش تقدیم نمود و همانا قربانیش پذیرفته شد و خود نیز قربانی این ارادت و بندگی و مغضوب قابیل و شومی حسادت برادر گردید «**وَاتْلُ عَلَيهِمْ نَبَاَ ابْنَى آدَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِن اَحَدِهِمَا وَلَمْ يتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ قَالَ لَاَقْتُلَنَّکَ قَالَ اِنَّمَا يتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**. و داستان دو پسر آدم را

به‌درستی بر ایشان بخوان، هنگامی که هر یک از آن دو قربانی پیش داشتند، پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد، قابیل گفت: حتماً تو را خواهم کُشت، هابیل گفت: خداوند فقط از تقواپیشگان می‌پذیرد».[1]

آری، پذیرفته شدن گوسفند هابیل و قربانی شدن او به پای تعهدش، نه تنها پایان این سیرهٔ مبارک نگردید، که اساس این سنت الهی، مستحکم شد و همواره در طول تاریخ به انواع و اشکال گوناگون ادامه یافت. زمانی‌که خلیل خداوند، آن بت‌شکن بی‌محابا و بی‌نظیر زمان، فرمانِ ذبح اسماعیل را در خواب و رؤیا دریافت نمود، آن فرزانهٔ موحد و پیامبر با صلابت و مطیع محض، آستین بر قربانی اسماعیل بالا زد و سینهٔ مالامال از مهر فرزندِ برومندش را که در تجدید بنای بیت عشق و حرم امن الهی یاریش نموده بود، با شرح صدر همراه کرد و گردن به امر خداوند سبحان و کارد برگلوی اسماعیل فرو گذاشت تا او را ذبح کند. در آن لحظات شیطان، بارها سعی نمود تا حضرت ابراهیم(ص) را از این کار منع کند، اما ایشان با توکل بر خداوند متعال، او را به عقب

[1] – سورهٔ مائده آیهٔ ۲۷.

راند و این‌چنین در راستای توحید، بنای یکتاپرستی و خداخواهی را تا ملکوت اعلی، بلند و رفیع ساخت. لحظه‌ای به فکر فرو روید و تجسم کنید که فرزندتان را در مقابل خویش قرار داده‌اید و با چاقویی در دست، می‌خواهید سر او را جدا کنید. چگونه حاضرید فرزند و دلبندتان را که همهٔ امید شما به اوست، ذبح کنید!؟ اگر از شما سؤال شود که آیا این عمل یک حرکت خدایی و معقول است، چه پاسخ می‌دهید!؟ شاید برای شما که پایان ماجرا را می‌دانید، سهل و آسان به نظر آید، اما آیا حضرت ابراهیم(ص) می‌دانست که چه پیش می‌آید!؟ و خداوند متعال چگونه رحمت خویش را نازل می‌فرمایند!؟ پس آن زمان است که انسان به درک جایگاه و مقام والای حضرت ابراهیم(ص) دست می‌یابد و فهم می‌کند که فرزند پیامبر خاتم، زادهٔ زهرای بتول و پروردهٔ حیدر کرار، سید الشهداء حضرت حسین‌بن‌علی(ع)، چگونه راه خلیل خداوند را با جانبازی و قربانی عزیزترین پاره‌های تنش، چون علی‌اکبر، علی‌اصغر، عباس، قاسم، حبیب بن مظاهر، جعفر و... را با اعلی‌ترین مرتبهٔ عاشقی و زیباترین شیوهٔ عشق‌بازی به همهٔ جهانیان و برای همیشه تاریخ به نمایش گذاشت.

بنابراین شایسته است در پایان انجام فرایض حج و کسب توفیق

در انجام این مأموریت که یک همایش عظیمِ معنوی و سیاسی می‌باشد را با اخلاص، صداقت و تسلیم محض، سرفرازانه جشن گرفت. پس شادمان، ردای حاجی بر دوش انداخت و ثمرهٔ آن را که مایهٔ سعادت و خوشبختی می‌باشد تا واپسین دقایق عمر دنبال کرد و به قرب حضرت الله جل‌جلاله دل‌خوش نمود. **عید قربان یادآور ارائهٔ خالصانه‌ترین نوع بندگی از سوی ابراهیمِ خلیل و همهٔ آنهایی که در راه دوست قربانی شده‌اند و آموزنده‌ترین شیوهٔ بندگی و دلدادگی می‌باشد.** عید قربان همچون عید فطر از اعیاد بزرگ مسلمین به‌شمار می‌آید.

کلام آخر

در آن ازدحام و بازار عرضهٔ عشق و ارادت و بندگی، در خود فرو رفته بودم! ...

با خود می‌گفتم من غریب کجا و این همه احرامیان و بیت خدا کجا! ...

حریم امن و حضور گرم رهاگشتگان کجا و من رو سیاه کجا! ...

منِ حریصِ دل‌سیاه کجا و کریم و حَرم کجا! ...

ندا رسید، بیا! بیا!...که صاحبِ خانه، دل شکسته می‌خواهد. لطیف و رحیم است و صدق و صفا می‌خواهد.

ضمائم

وجوب ثنای خالق

بارخدایا...

ای کردگار هستی بخش...

آنگاه که از هستیِ من هیچ نشانی نبود و بر من و بودنم نظر فرمودی،

آنگاه که اراده و مشیتِ حضرتت بر خلق و وجود من گواهی فرمود،

آن هنگام که نقش وجود و حضورم نگاشته شد و جز ذات مقدس و پاکت، هیچ کس را خبر نبود،

آنگاه که حیات کریمانه‌ام بخشیدی و مرا خلعت بودن عطا فرمودی،

آن دَم که آفتاب حیاتم طلوع نمود و چرخهٔ زمان، باب وجود به رویم گشود،

آنگاه که در حریم هستی قدم گذاشتم و به هستی پیوستم، هست شدم و آنچه که خواستی شدم

و پس گردون و فلک به امر نافذت پذیرای من شد.
از آن زمان که بر خلقت من نظر فرمودی تا اکنون،
و تا آن زمان که باد غارتگر به تاراج بَرَد ذره‌های جسم من،
به خاطر شُکوه و شگفتی خلقت جهان هستی، تجلی عظمت و جلال
و همچنین اقتدار زاید الوصف حاکم بر نظام عالم
و هم آنکه خلعت وجود بر من پوشانیدی و افتخار بودن نصیبم فرمودی، حمد و ثنایت را پیوسته و مستمر بر خویشتن واجب می‌بینم «اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ وَالْثَناءِ وَلَکَ الْعَظَمَةُ وَالْکِبْریاءِ مَعَ کُلِّ نَفَسٍ وَکُلِّ طَرْفَةِ عَیْنٍ».[1]

۱- حسن پورشبانان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ که گشایندهٔ درهای بسته است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ که گشایندهٔ درهای رحمت است.

اوست که رحمن است و اوست که رحیم است.

اوست که به مصلحت در حصر قرار می‌دهد و اوست که به لطف آزاد می‌کند و اوست که می‌ستاند آنچه را که به بندگان عطا کرده است.

و جز او نیست... و جز او نیست.

و نیست، کسی جز او گشایندهٔ درهای بسته و نیست جز او آگاه از اسرار بندگان.

«یا رحمن و یا رحیم».

توکل می‌کنیم و توسل می‌جوییم بر وجود مقدسش و می‌پوییم راهی را که به ریسمان وصلش دست یازیم،

و می‌آییم تا به درگاهش التجاء آوریم و عذر گناهان بخواهیم و پیوسته می‌خوانیمش تا پاسخ بشنویم وگوش فرا می‌دهیم تا دریابیم پیامش را و ابراز کوچکی می‌کنیم تا دریابیم مقام قربش را.

خداوندا، چه بگوییم از خوردی خودمان و از عظمت و بزرگواریت.

خداوندا، در نیافتیم و درک نکردیم جایگاه خود را. غرور و تکبر احاطه‌مان کرد و ما را از عظمتت غافل نمود.

خداوندا، در نیافتیم که چگونه ثنایت را بگوییم و چگونه ستایش کنیم و چگونه ابراز بندگی نماییم.

خداوندا، همواره خواستیم هر آنچه را که خود خواستیم و نه آنچه را که تو خواستی، تصور کردیم که می‌دانیم و ندانستیم که هیچ نمی‌دانیم.

خداوندا، این چه غروری است در وجود ما که ولی نعمتمان را نمی‌شناسیم.

به نام آرام بخش‌ترین، آشناترین، مشهورترین، مقدس‌ترین، منورترین، محبوب‌ترین، دلنشین‌ترین، عزیزترین، والاترین و اعلاترین نام‌ها که جاودانه است و فقط برازندهٔ خالقی است که

در توانایی و عظمت و جلالش، فهم و درک و اندیشه و روان ما، مات و متحیرند. نه دوست می‌تواند توصیفش نماید، و نه دشمن می‌تواند انکارش کند.

به نامی که همهٔ زیبایی‌ها را همراه دارد.

به نامی که سازندهٔ جهان هستی به آن نامیده می‌شود و هیچ‌کس لایق این نام نبوده، نیست و نخواهد بود.

به نامی که چون به آن می‌اندیشم، هستی در یاد می‌آید، چون می‌شنوم، نشاط می‌گیرم، چون می‌خوانم، مشتاق می‌گردم و چون اُنس گیرم، آزاد می‌گردم و آرام می‌گیرم.

به نامی که تسبیح‌کنندگان، تسبیحش گویند، ذاکران برخوانندش، عابدان حمدش گویند، عارفان گردش گردند و عاشقان جمعش شوند، مستش گردند، مدهوش با وصلش گردند.

پروردگارا، بریده باد دستم که به‌سوی تو بر نمی‌دارم و تو را آنسان که باید نمی‌خوانم و از تو استجابت دعایم را نمی‌طلبم و نعمت‌های افزون تو را تمنا نمی‌کنم و فردا که در این خاک خفتم، روز حسرت و ندامتِ من خواهد بود و هرگز، دیگر نتوانم که اجابت تو را به‌دست بیاورم و آن زمان است که بر امروزم حسرت می‌خورم و دستم کوتاه است.

از حج چه می‌دانیم؟

پرودگارا، بر من ببخشای گناهم را که بسیار قصور کردم و دست دعا به‌سویت دراز ننمودم و تو را آنچنان که شایسته‌ای نیایش نکردم، تو به من نعمت عطا نمودی و من شکر آن به‌جا نیاوردم.

پروردگارا، بر من ببخشای گناهم را که بسیار غافل بودم و زرق و برق دنیوی مرا غافل کرد و آنچه که خواستم همه برای زندگی دنیایم بود، من بسیار جاهل بودم و آنچنان که می‌توانستم به‌سوی تو نیامدم و تو را فراموش کردم.

پروردگارا، اگر مرا نبخشایی در روز قیامت چه کنم، که روسیاهم؟ به کجا روی آورم که به جز تو فریادرسی نیست؟

پروردگارا، می‌دانم که غفلت از من است و بزرگواری از تو، تو بزرگواری بنمای و غفلتم را بر من ببخشای و توفیقم عنایت بفرما که تو را آنچنان که شایستهٔ تو است، بخوانم و آنچنان که شایستهٔ خداوندیت است، عبادت کنم.[1]

---

[1] – حسن پورشبانان.

نماز

نماز، سروشی از دیار خاکیان بر عالم افلاک.
نماز، روح عبادات و امتزاج خشوع و دلدادگی.
نماز، تپیدن جان در مقام عبد و بندگی.
نماز، استوارنامه و میثاق عشق و عاشقی.
نماز، انتقال نور و صدا از ناسوت به لاهوت.
نماز، شمیم اُنس گلستان معرفت و نسیم دل انگیز عاشقی.
نماز، طنین کلام از جان و قالب تا بیکران هستی.
نماز، سیر دل در حریم حرم یار.
نماز، تدوین قصهٔ دلدادگی از دلدار.
نماز، قطره‌ای از عصارهٔ کلام در مینای دل.
نماز، اکسیر بندگی، تبیین خشوع و نشان دلباختگی.
نماز، رازی در نیاز، نیازی در راز.[1]

۱- حسن پورشبانان.

از حج چه می‌دانیم؟

سوگند

الهی به ذاتی که هستی از اوست — به نوری که عالم منور بِدوست
الهی به نامی که در آسمان — کنند حمد و تسبیحت، افلاکیان
الهی به اوصاف زیبنده‌ات — به اسماء پاک و برازنده‌ات
به نظمی که حاکم بود در جهان — به عرش و مناجات کروبیان
به سوز و به آه جگرسوختگان — به فریاد خاموش دل‌خستگان
الهی به عشق و به شوریدگی — به رندی و مستی و سرگشتگی
به جان های شیدای وارستگان — به دل‌های مشتاق پویندگان
به پاکیِ ذات وجودت قسم — رضای توأم آرزوست ای صَنم
به بستان مهرت تماشاگران — ز دریای لطفت تَمناگران
ز تقصیر خدمت وَ زین بندگی — همه بهره‌ام گشته شرمندگی
زبان را به حمدت ندادم بیان — ز تسبیح و شُکرت ندارم نشان

از حج چه می‌دانیم؟

فرو سر نبردم به طاعت به زیر زِخِجلت سرافکنده‌ام ناگزیر
بر افروز دل از مهرت ای دِلستِان به لطفی که داری تو بر بندگان[1]

پایان
بهار ۱۳۹۷

۱- حسن پورشبانان.